



# زبان عربی

مجموعه ادبیات

مؤلف:

رمیمه قلی‌زاده

دکترای

ISBN:978-600-458-641-2

قلی‌زاده، رحیمه

زبان عربی رشته ادبیات / رحیمه قلی‌زاده

مشاوران صعود ماهان ، ۱۴۰۱

۲۹۸ ص: (آمادگی آزمون دکتری مجموعه ادبیات)

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

فارسی - چاپ اول

۱- زبان عربی ۲- آزمونها و تمرینها (عالی) ۳- آزمون دوره‌های تحصیلات تکمیلی

۴- دانشگاهها و مدارس عالی - ایران - آزمونها

رحیمه قلی‌زاده

ج - عنوان

کتابخانه ملی ایران

۴۴۲۰۵۱۷



انتشارات مشاوران صعود ماهان



- نام کتاب: ..... زبان عربی
- مدیران مسئول: ..... هادی و مجید سیاری
- مولف: ..... رحیمه قلی‌زاده
- مسئول برنامه‌ریزی و تولید محتوا: ..... سمیه بیگی
- ناشر: ..... مشاوران صعود ماهان
- نوبت و تاریخ چاپ: ..... اول / ۱۴۰۱
- تیراژ: ..... ۱۰۰۰ نسخه
- قیمت: ..... ۲/۴۹۰/۰۰۰ ریال
- شابک: ..... ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۶۴۱-۲۶

انتشارات مشاوران صعود ماهان: تهران - خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع ولیعصر مطهری، پلاک ۲۰۵۰

تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳ و ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد. و هرگونه اقتباس و

کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد

به نام تو

ایمان دارم که هر تغییری و تحول بزرگی در مسیر زندگی بدون تحول معرفت و نگرش میسر نخواهد بود. پس بیایید با اندیشه توکل، تفکر، تلاش و تحمل در توسعه دنیای فکریمان برای نیل به آرامش و آسایش توأمان اولین گام را برداریم.  
چون همگی یقین داریم دانایی، توانایی می آورد.

**شاید باشید و دلی را شاد کنید.**

**برادران سیاری**

## فهرست مطالب

شماره صفحه	عنوان
	<b>فصل اول: علم صرف</b>
۱۰	تعریف علم صرف و انواع کلمه:
۱۰	فعل و اقسام آن:
۱۰	الف: فعل ماضی:
۱۱	ب: فعل مضارع:
۱۲	ج: فعل امر:
۱۳	فعل از جهت تعداد حروف:
۱۴	فعل صحیح و معتل:
۱۵	فعل لازم و متعدی:
۱۵	راه‌های متعدی کردن فعل لازم:
۱۶	فعل معلوم و مجهول:
۱۶	طریقه ساخت فعل مجهول:
۱۶	صرف فعل با ضماثر:
۱۷	ادغام:
۱۸	اعلال:
۲۰	اعلال همزه:
۲۱	نوشتن همزه:
۲۱	همزه وصل و قطع:
۲۲	صرف فعل غیر سالم:
۲۳	صرف فعل مجهول:
۲۳	تأکید:
۲۳	صرف فعل با نون تأکید:
۲۴	تعریف اسم و انواع آن:
۲۴	مصدر و انواع آن:
۲۶	اسم فاعل و مفعول:
۲۷	اعلال اسم فاعل:
۲۷	اعلال در اسم مفعول:
۲۷	صفت مشبیه:
۲۸	اسم تفضیل:
۲۹	اسم مبالغه و اوزان آن:
۲۹	اسم مکان و زمان و آلت:
۳۰	بنای اسم:
۳۰	اسم مقصوره، ممدود و منقوص:
۳۱	اسم از نظر تعداد:
۳۳	اعلال جمع مذکر سالم:
۳۴	جمع مؤنث سالم:
۳۵	اعلال جمع مؤنث سالم:
۳۵	جمع مکسر:
۳۷	موصوف و صفت:
۳۸	اسم جنس و علم:
۳۸	مذکر و مؤنث:
۳۹	نسبت:
۴۱	تصغیر:
۴۲	اعراب و انواع آن:
۴۳	اسم معرب منصرف و غیر منصرف:

۴۴	.....	بناء و اقسام آن:
۴۵	.....	ضمير:
۴۶	.....	اسم اشاره:
۴۷	.....	اسم موصول:
۴۹	.....	اسماء استفهام:
۵۰	.....	کنایات:
۵۰	.....	ظروف:
۵۲	.....	اسماء افعال:
۵۲	.....	عدد و اقسام آن:
۵۵	.....	حروف:
۵۵	.....	حروف مختص به اسم:
۵۵	.....	حروف مخصوص به فعل:
۵۶	.....	حروف مشترک میان اسم و فعل:
۵۷	.....	تست‌های تألیفی، سؤالات صرف:
۶۳	.....	پاسخ‌نامه سؤالات صرف:

### فصل دوم: نحو

۷۰	.....	تعريف نحو و موضوع آن:
۷۰	.....	فعل:
۷۰	.....	موارد رفع و نصب فعل مضارع:
۷۱	.....	موارد جزم فعل مضارع:
۷۴	.....	اعراب اسم:
۷۴	.....	۱. مرفوعات:
۸۷	.....	۲. منصوبات:
۱۱۳	.....	۳. مجرورات:
۱۲۳	.....	حروف:
۱۲۳	.....	معانی حروف جر:
۱۲۶	.....	- حروف قسم:
۱۲۷	.....	- حروف عطف:
۱۲۹	.....	- حروف استفهام:
۱۳۰	.....	حروف جواب:
۱۳۰	.....	حروف نفی:
۱۳۱	.....	حروف ردع:
۱۳۱	.....	حرف استنتاج:
۱۳۱	.....	حروف تنبيه و تحضيض:
۱۳۲	.....	حروف شرط:
۱۳۲	.....	حروف تفصیل:
۱۳۳	.....	حروف مصدری:
۱۳۳	.....	حرف تفسیر:
۱۳۴	.....	حروف مفاجا:
۱۳۴	.....	حروف استقبال:
۱۳۴	.....	حرف توقع:
۱۳۵	.....	حروف زائد:
۱۳۶	.....	تست‌های تألیفی، سؤالات نحو:
۱۴۳	.....	پاسخ‌نامه سؤالات نحو:

### فصل سوم: ترجمه

۱۵۰	.....	کلیله و دمنه:
۱۶۰	.....	مرزبان‌نامه:

۱۶۴	نهج البلاغه: .....
۱۶۴	۱. خطبه شقشقیه: .....
۱۶۶	۲. خطبه آفرینش .....
۱۶۸	۳. متقین .....
۱۷۱	۴. منافقین .....
۱۷۲	۵. نامه به مالک اشتر .....
۱۷۵	جواهرالادب .....
۱۸۰	قصیده وصف ایوان کسری، سروده بحتری .....
۱۸۲	ترجمه قصیده ایوان کسری از بحتری .....
۱۸۴	قصیده با مطلع «لِکَلِّ اَثَرِي مَا تَعَوَّدَا» در مدح سیفالدوله از منتجبی .....
۱۸۶	ترجمه قصیده با مطلع «لِکَلِّ اَثَرِي مَا تَعَوَّدَا» در مدح سیفالدوله از منتجبی .....
۱۸۷	قصیده مدح سیفالدوله از منتجبی با مطلع «عَلَى قَدْرِ اَهْلِ الْعَزْمِ تَأْتِي الْعِزَائِمُ» .....
۱۸۹	ترجمه قصیده‌ای در ستایش سیفالدوله با مطلع «عَلَى قَدْرِ اَهْلِ الْعَزْمِ تَأْتِي الْعِزَائِمُ» .....
۱۹۰	قصیده از ابی حسن محمد بن عمران انباری (عُلُوُّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ) .....
۱۹۱	ترجمه قصیده با مطلع (عُلُوُّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ) .....
۱۹۲	قصیده لامیه‌العجم .....
۱۹۳	ترجمه قصیده لامیه‌العجم .....
۱۹۵	تست‌های تألیفی، قسمت ترجمه .....
۲۰۲	پاسخ‌نامه تست قسمت ترجمه .....

### فصل چهارم: آزمون‌ها

۲۰۶	سؤالات و پاسخ‌نامه آزمون دکتری، سراسری .....
۲۰۶	سؤالات آزمون ۱۳۹۱ .....
۲۱۰	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۹۱ .....
۲۱۲	سؤالات آزمون ۱۳۹۲ .....
۲۱۶	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۹۲ .....
۲۱۷	سؤالات و پاسخ‌نامه آزمون دکتری، آزاد .....
۲۱۷	سؤالات آزمون ۱۳۸۱ .....
۲۱۹	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۱ .....
۲۲۰	سؤالات آزمون ۱۳۸۲ .....
۲۲۲	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۲ .....
۲۲۳	سؤالات آزمون ۱۳۸۳ .....
۲۲۵	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۳ .....
۲۲۶	سؤالات آزمون ۱۳۸۴ .....
۲۲۸	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۴ .....
۲۲۹	سؤالات آزمون ۱۳۸۵ .....
۲۳۱	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۵ .....
۲۳۲	سؤالات آزمون ۱۳۸۶ .....
۲۳۴	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۶ .....
۲۳۵	سؤالات آزمون ۱۳۸۷ .....
۲۳۷	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۷ .....
۲۳۸	سؤالات آزمون ۱۳۸۸ .....
۲۴۰	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۸ .....
۲۴۱	سؤالات آزمون ۱۳۸۹ .....
۲۴۳	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۸۹ .....
۲۴۴	سؤالات آزمون ۱۳۹۰ .....
۲۴۶	پاسخ‌نامه آزمون ۱۳۹۰ .....
۲۴۸	آزمون اول خودسنجی ماهان (۲۵٪ اول) .....
۲۵۲	پاسخ‌نامه تشریحی آزمون اول خودسنجی ماهان (۲۵٪ اول) .....
۲۵۵	آزمون دوم خودسنجی ماهان (۲۵٪ دوم) .....
۲۵۹	پاسخ‌نامه تشریحی آزمون دوم خودسنجی ماهان (۲۵٪ دوم) .....
۲۶۲	آزمون سوم خودسنجی ماهان (۵۰٪ اول) .....
۲۶۶	پاسخ‌نامه تشریحی آزمون سوم خودسنجی ماهان (۵۰٪ اول) .....
۲۶۹	آزمون چهارم خودسنجی ماهان (۲۵٪ سوم) .....
۲۷۳	پاسخ‌نامه تشریحی آزمون چهارم خودسنجی ماهان (۲۵٪ سوم) .....
۲۷۶	آزمون پنجم خودسنجی ماهان (۵۰٪ دوم) .....
۲۸۰	پاسخ‌نامه تشریحی آزمون پنجم خودسنجی ماهان (۵۰٪ دوم) .....
۲۸۳	آزمون ششم خودسنجی ماهان (جامع اول) .....
۲۸۷	پاسخ‌نامه تشریحی آزمون ششم خودسنجی ماهان (جامع اول) .....
۲۹۱	آزمون هفتم خودسنجی ماهان (جامع دوم) .....
۲۹۶	پاسخ‌نامه تشریحی آزمون هفتم خودسنجی ماهان (جامع دوم) .....
۲۹۸	فهرست منابع: .....

## به نام او که هستی نام از او یافت

مدتها بود تألیف یک کتاب کامل و جامع برای آمادگی آزمون دکتری و حتی دانشجویان کارشناسی ارشد، دغدغه اصلی مؤلف بود تا اینکه به مدد الهی این فرصت پیش آمد. البته مؤلف، ادعای تألیف کتاب جدیدی را درباره زبان عربی ندارد، بلکه تلاش نموده است تا با مراجعه به منابع اصلی آن، اثری کامل را فراهم آورد که ضمن در برداشتن مطالب صرف و نحو به ترجمه و تست‌های تألیفی نیز بپردازد، چیزی که در کتاب‌های دیگر، جای خالی آن به شدت احساس می‌شود.

آنچه پیش روی شما دانشجویان گرامی است کتابی است شامل چهار فصل؛ در فصل اول، پس از بیان خلاصه مطالب علم صرف، مباحث به طور کامل بررسی شده و در پایان آن تست‌های تألیفی به همراه پاسخ و توضیح آن آمده است. فصل دوم به علم نحو می‌پردازد که در این فصل نیز پس از بیان خلاصه، مطالب شرح داده شده‌اند، سپس تست‌های تألیفی و پاسخ آن به همراه توضیح آمده است.

آنچه در فصل اول و دوم قابل توجه است اینکه مطالب مهم و ضروری به صورت نکته بیان شده تا بهتر در ذهن مخاطب جای گیرد.

در فصل سوم، ترجمه ابیات و عبارات مهمی از منابعی چون کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، جواهرالادب، نهج‌البلاغه، قصاید لامیه، علو فی الحیاة، ایوان کسری و ... بیان شده و در پایان نیز تست‌های تألیفی با پاسخ آمده است.

آنچه درباره تست‌های تألیفی سه فصل مذکور، مهم است اینکه این تست‌ها در بردارنده سرفصل‌های مهم عربی و مباحث مورد توجه طراحان آزمون‌های آزاد و سراسری است.

فصل چهارم، شامل سؤالات آزمون‌های سراسری و آزاد به همراه پاسخ تشریحی است.

در پایان، ضمن آرزوی موفقیت برای تمام فرزندان ایران، اذعان دارم که تمام تلاش خود را برای ارائه اثری کامل و مفید به کار برده‌ام، اما از آنجا که هیچ امری بدون عیب و نقص نیست امیدوارم صاحبان نظران در آن به دیده اغماض نگریسته و مرا در برطرف کردن کاستی‌ها یاری فرمایند.

**باور دارم در هر چه عشق باشد بر دل و جان می‌نشیند**

رحیمه قلی‌زاده

این اثر را با تمام وجودم تقدیم می‌کنم بہ  
خانوادہ ام، حامیان، همسگی ام و

روح پاک پدرم، مرد بزرگ زندگی ام و

مادرم، بانوی باشکوہم  
کہ ایمان دارم سایہ تبلندشان، ہموارہ  
بر سرم پایدار است.



## فصل اول

### علم صرف

آنچه در این فصل می‌خوانیم:

مطالب این فصل در سه بخش فعل، اسم و حرف تنظیم گردیده که عبارتند از:  
تعریف علم صرف و انواع کلمه، یعنی اسم، فعل و حرف، انواع فعل (ماضی - مضارع - امر)، معانی مختلف آن، فعل صحیح و معتل، لازم و متعدی، ثلاثی و رباعی، مزید و مجرد، معلوم و مجهول، ادغام و اعلال و انواع آن، اعلال همزه و نوشتن آن، همزه وصل و قطع، نون تأکید، اسم و انواع آن (متصرف، غیر متصرف، جامد، مشتق، مصدر و انواع آن، انواع مشتقات، اسم مقصور، منقوص و ممدود، اسم مفرد، مثنی و جمع، موصوف و صفت، اسم جنس و علم، مذکر و مؤنث، نسبت، تصغیر، اعراب (کلمات معرب و مبنی) و انواع آنها، ضمائر، اسم اشاره، اسم موصول، اسم شرط، اسم استفهام؛ کنایات، ظروف اسما، افعال، عدد و انواع آن و حروف.

## تعریف علم صرف و انواع کلمه:

تعریف صرف: صرف علمی است که از تغییر کلمه به صورت‌های مختلف و گوناگون بر اساس معنای مورد نظر؛ بحث و گفتگو می‌کند.<sup>۱</sup>

به طور کلی کلمه بر سه نوع است:

۱. اسم؛ مثل: رَجُلٌ، مردی.

۲. فعل؛ مثل: شَرِبَ، نوشید.

۳. حرف؛ مثل: عَلِيٌّ، بر.

نکته ۱: صرف «تغییر یافتن کلمات» در مورد اسم و فعل جریان دارد؛ زیرا این دو صورت‌های مختلف و گوناگون را می‌پذیرند، و درباره حرف قابل اجرا نیست؛ زیرا حرف پیوسته به یک شکل است.

نکته ۲: در میان اسم‌ها فقط اسم‌های معرب و در میان فعل‌ها فقط فعل‌های مشتق صرف می‌شوند. فعل‌های مشتق به افعالی اطلاق می‌شود که شکل آنها براساس مختلف و متفاوت بودن زمانشان تغییر می‌کند.

نکته ۳: تقریباً همه افعال جز اندکی از آنها متصرفند و افعال جامد آن دسته افعالی هستند که به یک شکل استعمال می‌شوند.<sup>۲</sup> این‌گونه افعال عبارتند از:

۱. قسمی از آنها فقط دارای صیغه ماضی هستند. مانند: عَسَى (شاید)، لَيْسَ (نیست)

۲. قسمی از آنها فقط دارای فعل امرند. مانند: هَبْ (ببخش)، تَعَالِ (بیا)

۳. بعضی از افعال به صورت کامل صرف نمی‌شوند که تعداد آنها بسیار اندک است مانند: مَا بَرَحَ وَ مَا انْفَكَّ، مَا فَعَلِيَ که از افعال ناقصه محسوب می‌شوند.

و از آنها جز فعل مضارع، فعل دیگر مشتق نمی‌شوند و همچنین اَوْشَكَ و كَادَ که از افعال مقاربه محسوب می‌شوند و فقط دارای فعل مضارعند.

## فعل و اقسام آن:

- فعل: لفظی است که بر حالت یا کاری در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت می‌کند.

مانند: حَسُنَ: نیکو شد، يَأْخُذُ: می‌گیرد.

فعل از نظر زمان به سه دسته ماضی، مضارع و امر تقسیم می‌شود:

### الف: فعل ماضی:

بر حالت یا کاری دلالت می‌کند که در زمانی قبل از زمان کنونی به وقوع پیوسته است؛ مانند: كَرَّمَ: بزرگ و جوانمرد شد.

- فعل ماضی دارای سه حرف اصلی است: نَصَرَ، فَتَحَ

### - معانی مختلف فعل ماضی:

۱. هرگاه در جمله انشایی<sup>۳</sup> به کار رود معنی زمان حال می‌دهد، مانند: يَعْطُكَ الدَّارُ (آن خانه را به تو می‌فروشم).

۱. مبادئ العربية، ترجمه علی حسینی، ج ۴، صرف، ص ۱۴.

۲. مبادئ العربية، المعلم رشيد الشرتوني (جدول تصريف فعل)، ج ۳، ص ۲۹.

۳. انشاء، کلامی است که حاکی از یک امر خارجی نیست، بلکه متکلم اعتقاد دارد که مضمون سخن را با تلفظ به آن ایجاد می‌کند، جمله انشایی محتمل صدق و کذب نیست.

۲. اگر جمله بیانگر معنای طلب باشد بر آینده دلالت می‌کند، مانند: **غَفَّرَ اللَّهُ لَكَ** (خداوند تو را مورد عفو و بخشش خویش قرار دهد).

۳. اگر بعد از **إِذَا** یا **إِن** شرطیه واقع شود بر آینده دلالت می‌کند، مانند: **إِذَا زُرْتَنِي أَرْزُوكَ** (اگر به دیدنم بیایی به دیدنت خواهم آمد).

۴. اگر بعد از قسم، حرف نفی بر سر فعل ماضی وارد شود، بر زمان آینده دلالت می‌کند، مانند: **وَ حَيَاتِكَ لَا تَكُنْتُ عَهْدَكَ مَا دُمْتُ حَيًّا** (به زندگی تو سوگند که عهد و پیمان تو را تا زمانی که زنده‌ام، نخواهم شکست).

### انواع فعل ماضی:

۱. ماضی ساده مثبت: بر زمان گذشته دلالت دارد، مانند: **كَتَبَ** (نوشت)

۲. ماضی ساده منفی: بر زمان گذشته دلالت دارد: **مَا كَتَبَ** (ننوشت)

۳. ماضی نقلی (سابق): بر کاری دلالت می‌کند که پس از اتمام کاری، انجام گرفته و تا زمان حال ادامه دارد، مانند: **عَلَيْتِ الصَّيْحَةَ بَعْدَ أَنْ لَفِظَ الْمَرِيضُ رُوْحَهُ** (پس از آنکه بیمار جان خویش را از کف داد فریاد بلند شده است).  
یا به صورت **قَدْ** + فعل ماضی = **قَدْ ذَهَبَ** (رفته است) می‌آید.

۴. ماضی بعید (اکمل): بر کاری دلالت دارد که در زمان غیر معین، قبل از کاری دیگر انجام گرفته و آن کار دیگر نیز به طور کامل به اتمام رسیده باشد. این فعل به این شکل ساخته می‌شود: **كان** یا یکی از مشتقات آن + **قَدْ** + فعل ماضی: **كُنْتُ قَدْ كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ قَبْلَ قُدُومِهِ بِرَمَانٍ** (مدتی قبل از آمدن او نامه را نوشته بودم).

۵. ماضی استمراری (ناقص): بر انجام کاری دلالت می‌کند که همزمان با کاری دیگر است و به این شکل می‌آید: **كان** یا یکی از مشتقات آن + فعل مضارع، مانند: **كُنْتُ أَكْتُبُ لَمَّا دَخَلَ** (زمانی که وارد شد مشغول نوشتن بودم).

### ب: فعل مضارع:

فعلی است که بر انجام دادن کار یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا در زمان آینده دلالت می‌کند، مانند: **الْيَوْمَ يَكْتُبُ فَرِيدٌ** (فرید امروز می‌نویسد) یا **يَدْعُو فِي الْمُسْتَقْبَلِ** (در آینده فرا خواهد خواند).

### معانی مختلف فعل مضارع:

۱. اگر (لام ابتدا) بر فعل مضارع وارد شود به زمان حال اختصاص می‌یابد، مانند: **إِنَّ الْأُسْتَاذَ لَيَشْرَحُ الدَّرْسَ** (استاد درس را توضیح می‌دهد).

۲. اگر (لِيسَ) بر فعل مضارع وارد شود مخصوص به زمان حال می‌شود، مانند: **لَسْتُ أَرْضَى عَنكَ** (من از تو راضی نیستم).

۳. اگر (مَاءِ نَافِيَةٍ) بر فعل مضارع وارد شود به زمان حال اختصاص می‌یابد، مانند: **مَا أُعْطِيكَ مَا طَلَبْتَ** (آنچه را که خواهی به تو نمی‌دهم).

۴. اگر به معنای طلب باشد مخصوص به زمان آینده است، مانند: **يُرْحِمُكَ اللَّهُ** (خدا تو را مورد عنایت و رحمت خویش قرار دهد).

۵. هرگاه بر فعل مضارع (سین یا سَوْفَ) وارد شود به زمان آینده اختصاص می‌یابد. مانند: **سَوْفَ أَكْتُبُ**: خواهم نوشت.

۶. همچنین بعد از ادات توقع<sup>۱</sup> و عوامل نصب و جزم به جز (لَمْ و لَمَّا) معنای استقبال می‌دهد، مانند: **قَدْ يَبْرَأُ الْمَرِيضُ** (امید است بیمار شفا یابد). **أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ** (می‌خواهم بنویسم).

۷. اگر بعد از (لَمْ و لَمَّا) جازمه قرار گیرد بر زمان ماضی دلالت می‌کند، مانند: **زُرْتُكَ وَ لَمْ تَكُنْ فِي الْبَيْتِ** (به زیارت آمدم اما در خانه نبود).

۱. ادات توقع: اداتی که بر انتظار تحقق کار و حصول فعل دلالت دارد. (مبانی العربية، ص ۱۹)



۸. غالباً بعد از (لَوْ شرطیه) بر زمان ماضی دلالت می‌کند، مانند: لَوْ يَنْتَهُونَ إِلَى الشَّرْحِ لَأَسْتَفَادُوا (اگر به شرح مسئله توجه و التفات داشتند استفاده می‌کردند).

فعل مضارع با افزودن یکی از حروف مضارعه (أَتَيْنَ) به اول فعل ماضی ساخته می‌شود.

نکته ۱: اگر حرف مضارعه بر فعل چهار حرفی وارد شود مضموم می‌شود، مانند: دَخَرَجَ غَلَتَانِد (ماضی)، يَدْخَرُجُ می‌غلتناند (مضارع).

نکته ۲: اگر فعل، غیر ثلاثی باشد و ماضی با تاء زائد شروع شود حرف پیش از آخر مضارع، مفتوح می‌باشد، مانند: تَدْخَرُجُ، يَدْخَرُجُ

ت در تَدْخَرُجُ تاء زائد (باب تَفَعَّل)

نکته ۳: اگر ماضی بیشتر از سه حرف بوده و تاء زائد در اول آن نباشد، ماقبل آخر فعل مضارع، مکسور می‌شود: دَخَرَجَ (ماضی - رباعی)؛ يَدْخَرُجُ (مضارع)

نکته ۴: اگر همزه زائد در اول فعل ماضی باشد در مضارع حذف می‌شود. إِنطَلَقَ (ماضی)؛ يَنْطَلِقُ (مضارع)

نکته ۵: اگر فعل ماضی دارای سه حرف باشد و فاء الفعل آن ساکن و عین الفعلش مضموم یا مفتوح یا مکسور باشد عین الفعل مضارع، ممکن است مکسور یا مضموم یا مفتوح باشد،

فَتَحَ / يَفْتَحُ (يَفْعَلُ)	فَعَلٌ
نَصَرَ / يَنْصُرُ (يَفْعَلُ)	
يَجْلِسُ (يَفْعَلُ)	
عَلِمَ / يَعْلَمُ (يَفْعَلُ)	فَعِلٌ
حَسِبَ / يَحْسِبُ (يَفْعَلُ)	
كَرَّمَ / يَكْرُمُ (يَفْعَلُ)	فَعَلٌ

نکته ۶: هرگاه فعل ماضی کمتر یا بیشتر از چهار حرف داشته باشد حروف مضارع در «أَتَيْنَ» مفتوح می‌شود، مانند: نَصَرَ

(یاری کرد) ماضی / يَنْصُرُ (یاری می‌کند) مضارع، أُجْتَمِعَ (جمع شد) ماضی / يَجْتَمِعُ (جمع می‌شود) مضارع

## ج: فعل امر:

فعلی که توسط آن ایجاد فعل در آینده طلب می‌شود.

امر به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. امر به صیغه، ۲. امر به لام

نکته ۱: امر به صیغه، مختص به فاعل مخاطب است و فقط از فعل معلوم ساخته می‌شود.

نکته ۲: برای ساختن امر غائب معلوم یا مجهول یا امر متکلم یا امر مخاطب مجهول باید بر سر فعل مضارع، لام امر را اضافه کنیم که در چنین حالتی، معنای فعل امر به آینده اختصاص می‌یابد، مانند: لِيَكْفَأَ الْمُجْتَهِدُ (به فرد ساعی و کوشا باید اجر و پاداش داده شود).

نکته ۳: امر متکلم و مخاطب از فعل معلوم ساخته می‌شود، ولی ساختن این دو صیغه از فعل معلوم، نادر و اندک است، مانند: اِيْحْسِنُوا إِلَى الْفُقَرَاءِ (شما باید به افراد تهیدست و مستمند احسان کنید).

نکته ۴: لام امر دارای حرکت کسره است، ولی بعد از (واو، فاء و ثم) جایز است آن را ساکن کنیم، مانند: وَالْيَمَانِيُّبُ الْمُجْرِمُونَ (گناهکاران باید مجازات شوند).

نکته ۵: فعل امر با حذف حرف مضارعه از اول فعل مضارع معلوم ساخته می‌شود به شرطی که ابتدای فعل بعد از حذف حرف مضارعه متحرک باشد، مانند: تُكْرِمُ، تَتَعَلَّمُ.

نکته ۶: اگر بعد از حذف حرف مضارعه، اول فعل مضارع ساکن باشد در این صورت برای ساختن امر، باید همزه‌ای در اول آن افزوده شود، مانند: تَجْتَمِعُ ← اِجْتَمِعْ.

نکته ۷: حرکت همزه زائد در صورتی که عین الفعل مضارع سه حرفی مضموم باشد، مضموم می‌شود، مانند: تَنْظُرُ ← اُنظُرُ.



و اگر مضارع چهار حرفی باشد همزه مفتوح می‌شود، مانند: **تُكْرِمُ** ← **أَكْرِمُ**.  
این مورد در باب افعال رخ می‌دهد و در غیر این دو حالت، همزه زائد، مکسور می‌شود، مانند: **تَعْلَمُ** ← **إِعْلَمُ**.  
نکته ۸: همزه زائد در چهار حرفی، همزه قطع<sup>۱</sup> و در غیر چهار حرفی، همزه وصل محسوب می‌شود.  
نکته ۹: حرکت آخر فعل امر مجزوم می‌شود که علامت آن در صیغه‌های مفرد، ساکن و در صیغه‌های مثنی و جمع حذف نون است بجز جمع مؤنث سالم، مانند: **إِذْهَبْنَ**.

## فعل از جهت تعداد حروف:

فعل از جهت تعداد حروف بر چهار قسمت است:

۱. ثلاثی مجرد که ماضی آن فقط دارای سه حرف اصلی است، مانند: **شَرِبَ**، **شَرِبَ**.
  ۲. ثلاثی مزید که صیغه مفرد غایب ماضی آن دارای سه حرف اصلی و یک یا دو یا سه حرف زاید است، مانند: **أَكْرَمَ**، **تَوَاصَعَ**، **إِسْتَخْرَجَ** (که به ترتیب همزه و ت، الف و همزه، س و ت) زاید است.
  ۳. رباعی مجرد که ماضی آن فقط دارای چهار حرف اصلی است، مانند: **دَخَرَجَ**.
  ۴. رباعی مزید که ماضی آن دارای چهار حرف اصلی و یک یا دو حرف زاید است، مانند: **تَدَخَّرَجَ**، **إِضْمَحَلَّ** (که به ترتیب ت و همزه، ل) زاید است.
- نکته ۱: برای شناختن بنای فعل، صیغه اول ماضی را در نظر می‌گیرند، مثلاً در کلمه **(يَعْلَمُ)** می‌گوییم فعل ثلاثی مجرد است؛ زیرا صیغه اول ماضی آن **(عَلِمَ)** است و در **(يَعْلَمُ)** می‌گوییم ثلاثی مزید است؛ زیرا **(أَعْلَمُ)** نخستین صیغه ماضی آن است.  
نکته ۲: فعل ثلاثی مجرد دارای شش وزن است که همه آنها از اختلاف حرکت عین‌الفعل ماضی و مضارع به وجود آمده است.<sup>۲</sup>

– در موارد زیر، عین‌الفعل مضارع وزن **(فَعَلَ)** مکسور **(يَفْعَلُ)** می‌شود.

۱. اگر فعل، مثال واوی (معتل‌الفاء) باشد، مانند: **وَجَدَ**، **يَجِدُ**؛ یافت، می‌یابد.
  ۲. اگر فعل، اجوف یایی و ناقص یایی باشد، مانند: **يَبِيعُ** (می‌فروشد) **رَمَى**، **يُرْمِي** (تیراندازی می‌کند).
  ۳. فعل لازم مضاعف باشد، مانند: **خَفَّ**، **يَخِفُّ**؛ سبک گردید، سبک می‌گردد.
- در موارد زیر، عین‌الفعل مضارع وزن **(فَعَلَ)**، مضموم **(يَفْعَلُ)** می‌شود:
۱. در اجوف واوی و ناقص واوی، مانند: **يَقُومُ**، **يَدْعُو** (در اصل بوده **يَقُومُ**، **يَدْعُو**).
  ۲. هر فعلی که بیانگر غلبه باشد، مانند: **سَابَقَنِي**، **فَسَبَقْتُهُ**، **أَسْبَقْتُهُ** (با من مسابقه داد پس از او سبقت گرفتم و از او سبقت می‌گیرم).

۳. در فعل مضاعف متعدی، مانند: **يُرْدُّ** (باز می‌گرداند)، **يُمُدُّ** (می‌کشد).

– هرگاه عین‌الفعل یا لام‌الفعل از حروف حلق باشد (مانند همزه) عین‌الفعل مضارع وزن **فَعَلَ**، مفتوح **(يَفْعَلُ)** می‌شود، مانند: **يَقْرَأُ**.

– عین‌الفعل مضارع وزن **(فَعَلَ)**، پیوسته مضموم **(يَفْعَلُ)** است و هر فعلی که دارای چنین وزنی باشد لازم است و بر غرایز و اموری که مربوط به آن است دلالت می‌کند.

– عین‌الفعل وزن **(فَعَلَ)** در مضارع مفتوح **(يَفْعَلُ)** می‌شود<sup>۳</sup>، مانند: **صَجَرَ**، **يَصْجُرُ**.

نکته: رباعی مجرد بر وزن **فَعَلَلٌ**، **يُفَعِّلُ**، **فَعْلَلٌ** و **فَعَلَّلَهُ** می‌آید، مانند: **وَسَّوَسَ**، **يُوسِسُ**، **وَسَّوَسَتْ**.

۱. ر. ک مبادی‌العربیة، ج ۴، صرف، ص ۲۴.

۲. ر. ک ص ۵ همین کتاب.

۳. برای اطلاع بیشتر ر. ک مبادی‌العربیة، صرف، ج ۴، صص ۲۸-۲۳.

## اوزان ثلاثی مزید:

۱	أَفْعَلٌ	يُفَعِّلُ	إِفْعَالٌ	أُحْكِمُ	يُحْكِمُ	إِحْكَامٌ	متعددی کردن فعل	یک حرف
۲	فَعَلٌ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلٌ	حَكَمٌ	يُحْكِمُ	تَحْكِيمٌ	متعددی کردن فعل	یک حرف
۳	فَاعِلٌ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	حَاكَمٌ	يُحَاكِمُ	مُحَاكَمَةٌ	مشارکت	یک حرف
۴	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	تَحَكَّمٌ	يَتَحَكَّمُ	تَحَكُّمٌ	مطاوعه، قبول فعل	دو حرف
۵	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	تَحَاكَمٌ	يَتَحَاكَمُ	تَحَاكُمٌ	مشارکت	دو حرف
۶	أَفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ	إِحْتَكَمٌ	يَحْتَكِمُ	إِحْتِكَامٌ	مطاوعه فَعَلَ	دو حرف
۷	إِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	إِنْفِعَالٌ	إِنكَشَفَ	يُنكَشِفُ	إِنكِشَافٌ	مطاوعه فَعَلَ	دو حرف
۸	إِفْعَلٌ	يَفْعَلُ	إِفْعَالٌ	إِسْوَدَّ	يَسْوَدُّ	إِسْوَدَادٌ	ورود در صفتی	دو حرف
۹	إِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتِفْعَالٌ	إِسْتَحْكَمَ	يَسْتَحْكِمُ	إِسْتِحْكَامٌ	طلب	سه حرف
نوع	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	معنی	حروف زاید

## اوزان رباعی مزید:

۱	تَفَعَّلَلٌ	يَتَفَعَّلَلُ	تَفَعَّلَلٌ	برای مطاوعه مجرد خود	دَخَرَجْتُ الْحَجَرَ فَتَدَخَّرَجَ
۲	إِفْعَلَلٌ	يَفْعَلَلُ	إِفْعَالَلٌ	مبالغه	إِفْشَعَرُ (لرزید)
۳	إِفْعَلَلٌ	يَفْعَلَلُ	إِفْعِنَالٌ	مبالغه	إِخْرُنْجَمَ (جمع شدند)
نوع	ماضی	مضارع	امر	معنی	مثال

نکته ۱: باب‌های (إِفْعُولٌ، إِفْعُولٌ، إِفْعَالٌ) برای مبالغه به کار می‌رود.

نکته ۲: فعل مهموز اللام و معتل اللام غالباً بر وزن (تَفَعَّلَةٌ) می‌آید: حَلَى تَحْلِيَةً.

نکته ۳: مصدر اجوف پیوسته بر وزن (تَفَعَّلٌ) می‌آید: تَجْوِيفٌ، تَقْوِيمٌ.

نکته ۴: اگر فاء‌الفعل (یا) باشد بر وزن مفاعلة می‌آید: مُيَاسِرَةٌ (يَسِرٌ).

نکته ۵: اگر دو وزن (أَفْعَلٌ، إِسْتَفْعَلَ) از معتل‌العین (اجوف) باشد، ابتدا حرکت عین‌الفعل به فاء‌الفعل منتقل می‌شود و آنگاه

عین‌الفعل به الف تبدیل می‌شود و چون دو الف در یک کلمه و در کنار هم جمع شده‌اند یکی از آنها را حذف نموده و به جای

الف محذوف، تاء مربوطه به آخر مصدر اضافه می‌کنیم، مانند: إِمَانَةٌ، إِغَائِثَةٌ، إِسْتِقَامَةٌ.

نکته ۶: اگر دو وزن (تَفَعَّلٌ، تَفَاعَلَ) از معتل‌اللّام (ناقص) باشند الف آخر آنها به یا تبدیل و قلب شده و ماقبل آن مکسور

می‌گردد، مانند: تَأْتِي تَأْتِيًّا - تَفَاعُلِي تَفَاعُلِيًّا.

## فعل صحیح و معتل:

فعل ثلاثی مجرد بر دو نوع است:

۱. صحیح، مانند: نَظَرَ، أَخَذَ.

۲. معتل، مانند: وَعَدَ، قَامَ.

به طور کلی فعل صحیح بر دو نوع است:

۱. سالم: فعلی است که حروف اصلی آن از همزه و حرف مشدّد (تشدید دار) خالی باشد، مانند: بَدَلٌ، دَخَرَجَ.

۲. غیر سالم: آن است که یا مضاعف باشد یا مهموز.

- مضاعف: فعلی است که در آن دو حرف یکسان پیدا شود، مانند: مَدَّ، زَلَزَلَ.



۳ - مهموز: فعلی است که یکی از حروف اصلی آن، همزه باشد، مانند: أَكَلٌ، سَأَلَ، قَرَأَ.  
فعل معتل نیز بر سه نوع است:

۱. معتل الفاء، مانند: وَعَدَ و يَسْرُ ← مثال
۲. معتل العين، مانند: قَالَ و شَاعَ ← اجوف
۳. معتل اللام، مانند: دَعَا، رَمَى ← ناقص

لغیف نیز بر دو نوع است:

۱. مفروق: فعلی که حرف اول و حرف سوم دارای حرف علة باشد، مانند: وَفَى.
۲. مقرون: فعلی که حرف دوم و حرف سوم آن حرف علة باشد، مانند: شَوَى.

### فعل لازم و متعدی:

متعدی: فعلی است که علاوه بر فاعل به مفعول نیاز دارد، مانند: بَرَيْتُ الْقَلَمَ (قلم را تراشیدم).  
لازم: فعلی است که فقط به فاعل نیاز دارد، مانند: اَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ (درخت میوه داد).

### راه‌های متعدی کردن فعل لازم:

۱. هرگاه فعل لازم ثلاثی مجرد به باب افعال برده شود، مانند: جَلَسْتُ (نشستم) / أَجْلَسْتُ زَيْدًا (زید را نشاندم).
  ۲. فعل لازم با حرف جر بیاید، مانند: ذَهَبْتُ (رفتم) / ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ (زید را روانه کردم).
  ۳. هرگاه فعل لازم ثلاثی مجرد به باب تفعیل برده شود، فَرِحْتُ (شاد شدم) / فَرِحْتُ زَيْدًا (زید را شاد نمودم).
- نکته ۱: تمام روش‌های متعدی کردن در یک فعل جمع نمی‌شود، مثلاً نمی‌توان به جای «أَجْلَسْتُ زَيْدًا» گفت: «جَلَسْتُ بِزَيْدٍ» اما به ندرت این روش‌ها در یک فعل رخ می‌دهد، مانند: أَرْجَعْتُهُ، رَجَعْتُهُ، رَجَعْتُ بِهِ.
- نکته ۲: وزن‌های (فَعَلٌ، أَفْعَلٌ، فَاعِلٌ و اِسْتَفْعَلٌ) بر متعددی بودن فعل دلالت دارند.
- نکته ۳: یک فعل گاه ممکن است به صورت لازم و زمانی به صورت متعدی استعمال شود، مثلاً فعل (شَكَلَ يَشْكُلُ) اگر به معنای (الْيَس: مشتبه شد) باشد لازم است و اگر به معنای اعراب‌گذاری باشد، متعددی است.
- نکته ۴: معنای برخی از افعال، بر اساس اینکه مستقیماً متعدی می‌شود یا با حرف جر، تغییر می‌کند، مثلاً: جَزَمَ الْيَمِينَ (سوگند را تأکید نمود) / جَزَمَ عَنِ (عَنَّهُ): عاجز شد. در جمله اول جَزَمَ: فعل، الْيَمِينَ: مفعول و در جمله دوم جَزَمَ فعل می‌باشد.
- نکته ۵: در برخی از افعال هرگاه حروف جر متعدی‌کننده آنها متفاوت شود، معنی فعل تغییر می‌کند، مثلاً:

رَعَبَ ← فِي: دوست داشت.

رَعَبَ ← عَنْ: رها کرد.

رَعَبَ ← إِلَى: گریه کرد.

– موارد زیر به طور کلی فعل لازم محسوب می‌شوند:

۱. هرگاه فعل بر گزینه‌ای یا آنچه که نزدیک به آن است دلالت نماید، مانند: حَسُنَ: (شجاع شد).
  ۲. هرگاه بر هیئت و شکل دلالت کند، مانند: طَالَ (بلند شد).
  ۳. بر عیب و زینت دلالت کند، مانند: عَوَّرَ (یک چشم شد).
  ۴. بر رنگ دلالت کند، مانند: زَرَقَ (کبود رنگ شد).
  ۵. بر نظافت و پلیدی دلالت کند، مانند: طَهَّرَ (پاک شد).
  ۶. بر خالی بودن و پر بودن دلالت کند، مانند: فَوَّعَ (خالی شد).
  ۷. بر بعضی عوارض طبیعی دلالت کند، مانند: غَضِبَ (خشمگین شد).
- نکته ۱: وزن‌های اِنْفَعَلَ، تَفَعَّلَ، اِفْعَلٌ، اِفْعَلٌ، اِفْعَلَلٌ و اِنْفَعَلٌ بر لازم بودن دلالت دارد.

نکته ۲: هرگاه فعل متعدی برای مطاوعه بنا شود در این صورت به فعل لازم تبدیل می‌شود، مانند: **جَمَعْتُهُ فَتَجَمَعَ** (جمع کردم آن را پس جمع شد).  
البته اوزان مطاوعه از همه افعال ممکن نخواهد بود در نتیجه نمی‌توان گفت: **ضَرَبْتُهُ فَأَنْضَرَبَ**.

### فعل معلوم و مجهول:

- **فعل معلوم:** فعلی است که فاعل آن ذکر شود، مانند: **بَرَى التلميذُ قَلَمًا** (شاگرد قلم را تراشید).  
- **فعل مجهول:** فعلی است که فاعل آن حذف شده و مفعول به به جای آن وارد شود، مانند: **بُرِيَ القَلَمُ** (قلم تراشیده شد) که مرفوع می‌گردد و نائب فاعل نامیده می‌شود.  
نکته ۱: فعل مجهول از فعل متعدی ساخته می‌شود چه بدون واسطه متعدی شود و چه به واسطه حرف جر و از فعل لازم ساخته نمی‌شود؛ زیرا دارای مفعول نیست تا فعل به آن اسناد داده شود.

### طریقه ساخت فعل مجهول:

۱. فعل ماضی مجهول از ثلاثی مجرد بر وزن **(فُعِلَ)** می‌آید و همانند فعل معلوم صرف می‌شود، مانند: **عَلِمَ** ← **عَلِمَ**  
نکته ۱: فعل رباعی مجرد همانند ثلاثی مجرد، مجهول می‌شود، مانند: **(فَكَبِكُوا فِيهَا هُمْ وَالغَاوُونَ)**.  
نکته ۲: در دو باب **مفاعلة** و **تفاعل**، فاء الفعل مضموم و الف به مناسبت ضمه به واو تبدیل می‌شود، مانند: **كَاتَبَ** ← **كُوِّبَ** / **تُعَاهَدَ** ← **تُعْرَهَدَ**.  
نکته ۳: افعالی که حرف اول آنها (همزه) است در صورت مجهول بودن، حرف ماقبل آخر مکسور و همه حروف متحرک قبل از آن مضموم می‌شود، مانند: **اِكْتَسَبَ** ← **اُكْتَسِبَ** / **اِحْمَارٌ** ← **اُحْمُورٌ**.  
نکته ۴: اگر حرف ماقبل آخر (الف) باشد در مجهول به (ياء) تبدیل می‌شود، مانند: **صَادَ** ← **صِيدَ**.  
۲. فعل مضارع مجهول از ثلاثی مجرد بر وزن **(يُفْعَلُ)** می‌آید؛ یعنی حرف اول مضموم و ماقبل آخر مفتوح است و این حکم درباره مزید و رباعی نیز جریان دارد؛ مانند: **تَفْتَحُ لَهُمُ ابْوَابُ السَّمَاءِ / اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِاَنَّهُمْ ظَلَمُوا**.  
۳. فعل امر مجهول: همانند فعل مضارع، مجهول و صرف می‌شود با این تفاوت که آخر آن، مجزوم می‌گردد و در شش لفظ امر مخاطب نیز لام داخل می‌شود، مانند: **لِيُكْتَبَ**.  
نکته ۵: برخی از افعال همواره فقط به صورت مجهول استفاده می‌شود، مانند: **جُرَّ الرَّجُلُ** (مرد دیوانه شد). **طُلَّ الدَّمُ** (خون به هدر رفت)، **عُشِيَ عَلَيْهِ** (بیهوش شد) و ...<sup>۱</sup>

### صرف فعل با ضمائر:

ضمیر بر دو نوع است:

۱. **ضمیر بارز:** آن است که آشکار و ظاهر باشد، مثل: **(أَنْتَ)**.
۲. **ضمیر مستتر:** آن است که پنهان و مقدر باشد، مانند: **أَنْتَ** در فعل **(إِفْهَمَ)**.  
ضمایر بارز شش ضمیرند که عبارتند از:  
(تاء) مضموم برای متکلم مذکر مؤنث، مانند: **ضَرَبْتُ**.  
(تاء) مفتوح برای مخاطب مذکر، مانند: **ضَرَبْتَ**.  
(تاء) مکسور برای مخاطب مؤنث در ماضی، مانند: **ضَرَبْتِ**.  
(تاء) مضموم ملحق به علائم تشبیه و جمع برای تشبیه مخاطب مذکر و مؤنث و جمع مخاطب مذکر، مانند: **ضَرَبْتُهُمَا**، **ضَرَبْتُمْ** و ملحق به نون مشدد جمع مؤنث می‌باشد مانند: **ضَرَبْتُنَّ**.



(نا) برای تشبیه و جمع متکلم، مانند: ضَرَبْنَا.  
 (الف) برای تشبیه غائب و مخاطب مذکر و مؤنث در مضارع و امر، مانند: يَضْرِبَانِ و اِضْرِبَا.  
 (با) برای مخاطب مؤنث در مضارع و امر، مانند: تَضْرِبِينَ، اِضْرِبِي.  
 (واو) برای جمع غائب مذکر در ماضی و مضارع، مانند: ضَرَبُوا، يَضْرِبُونَ و جمع مخاطب مذکر در فعل مضارع و امر، مانند: تَضْرِبُونِ، اِضْرِبُوا.  
 (نون) برای جمع مؤنث غایب در فعل ماضی و مضارع، مانند: ذَهَبْنَ، يَذْهَبْنَ و جمع مؤنث در فعل مضارع و امر، مانند: تَضْرِبْنَ، اِضْرِبْنَ.

ضمیر در موارد زیر مستتر است:

- در فعل ماضی و مضارع، مفرد مذکر غایب و مفرد مؤنث غایب، مانند: الْمَسَافِرُ اِنْطَلَقَ (هُوَ)، الْمَسَافِرَةُ تَنْطَلِقُ (هِيَ).
- در فعل مضارع و امر مذکر مخاطب، مانند: تَسْأَلُ، اِسْأَلْ.
- در فعل مضارع متکلم (وحده و مع‌الغیر)، مانند: اَضْرِبْ، نَضْرِبْ.

مواردی که ضمیر جوازاً مستتر است:

- در صورتی که اسم ظاهر بتواند جایگزین ضمیر شود و آن در فعل غایب مذکر و مؤنث و صفات حقیقی و صفات موول «قابل تأویل» است.

صفت حقیقی، مانند: ضَارِبٌ، مَضْرُوبٌ.

صفت قابل تأویل، مانند: الشَّاهِدُ الْعَدْلُ که هر چند (عدل) مصدر است، اما در تأویل، صفت (العاوِل) محسوب می‌شود.

- مواردی که ضمیر وجوباً مستتر است:

۱. در هر موردی که اسم ظاهر و ضمیر منفصل نتواند جایگزین آن ضمیر گردد و آن در متکلم، خواه وحده و خواه مع‌الغیر و نیز مفرد مذکر مخاطب است چه فعل و چه اسم فعل، مانند: صَبَّهَ (أَشْكُتُ): أَنْتَ (ضمیر مستتر وجوباً).
۲. یا اینکه لفظی بدل از فعل باشد، مانند: ضَرِباً الْجَائِي. هر چند ضَرِباً (مفعول مطلق) است، ولی بدل از فعل (ضَرَبَ) است: ضَرَبَ ضَرِباً الْجَائِي.

۳. در افعال استثناء و صیغه تعجب (أَفْعَلْ)، اسم تفضیل (أَفْعَلْ) و خبر افعال مقاربه بجز خبر عَسَلِ، مانند: يَكَادُ زَيْدٌ يَذْهَبُ.  
 نکته ۱: فعل هنگام صرف شدن با ضمائر نصب و جر تغییر نمی‌کند؛ مانند: ضَرَبَهُ، ضَرَبَهُمَا و ... (ضمایر نصب) و ضمایر منفصل منصوبی، مانند: اِيَاكَ اَضْرِبْ و ضمایر جر: مَرَزْتُ بِهِ، مَرَزْتُ بِهِمَا ...

نکته ۲: بین فعل متعدی یا اسم فعل و ضمیر متکلم، نونی می‌آید که به آن (نون وقایه) می‌گویند. این نون در افعال پنج‌گانه مرفوع (يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ، تَفْعَلُونَ) جایز است، مانند: يَضْرِبَانِي.

- در افعال منصوب و مجزوم و غیر از آنها از افعال متصرف، لازم است مانند: لَمْ يَضْرِبَانِي.

- در افعال جامد مانند (مَأْعُوْجِي و مَاعْدَانِي و عَسَانِي) واجب است.

- در حروفی چون (اِنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ و لَعَلَّ) جایز و در دو حرف (مَنْ و عَنِ) لازم است.

- کلمه (لُدُنْ) اگر با ضمیر متکلم بیاید غالباً به همراه نون وقایه عنوان می‌شود، لُدُنِي.

- فعل (لَيْسَ) با نون وقایه بسیار استعمال می‌شود و بدون آن کمتر کاربرد دارد: لَيْسَنِي - لَيْسِي.

## ادغام:

تعریف: عبارت است از داخل کردن حروفی در حرف دیگر که همانند آن حرف اول باشد به شرطی که حرف اول ساکن و حرف دوم متحرک باشد.

- در موارد زیر ادغام نمودن و عدم ادغام جایز است:

۱. فعل مضارع مفرد مجزوم، مانند: لَمْ يَمُدُّ، لَمْ يَمُدُّ.

۲. امر مفرد، مُدُّ، اُمُدُّ.

۳. در فعلی که عین‌الفعل و لام‌الفعل آن دو حرف (یاء) باشد و حرکت (یاء) دوم لازم باشد، مانند: (حَیَّ) که جایز است بگوییم (حَیَّ) اما اگر حرکت یاء دوم عارضی و به سبب اعراب باشد در این صورت ادغام، ممتنع است، مانند: لَنْ يُحَیِّيَ. نکته ۱: اگر در فعل مفرد مضارع مجزوم و امر مفرد، ادغام صورت گیرد و عین‌الفعل آن مضموم باشد حرف آخر فعل با سه حرکت (ـِ) می‌آید، مانند: لَمْ يَمْدُ، لَمْ يَمْدُ، لَمْ يَمْدُ. و اگر عین‌الفعل آن مضموم نباشد حرف آخر فعل، مفتوح یا مکسور می‌شود، مانند: لَمْ يَظَلْ، لَمْ يَظَلْ. - مواردی که ادغام ممتنع است:

۱. هرگاه اسم، سه حرفی بوده و عین‌الفعلش متحرک باشد، مانند: طَلَّلَ.
  ۲. هرگاه فعل مضاعف به ضمیر مرفوع صحیح متصل گردد، مانند: مَدَدْتُ بِنَابِرَیْنِ ادغام در صیغه‌های (۶-۱۴) فعل ماضی و در جمع‌های مؤنث زمان‌های دیگر ممتنع خواهد بود.
  ۳. در فعل تعجبی که به لفظ امر است، مانند: اَعْرُزْ بِرَبِّد.
  ۴. وقتی که دو حرف مجانس، مجاور هم بوده و در اولی ادغام صورت گرفته شود، مانند: مُهَلَّل.
  ۵. هرگاه بر اصل ثلاثی مجرد، حرفی اضافه شود تا به صورت رباعی درآید چه در فعل (جَلَبَبَ) و چه در اسم (فَرُدُّد) باشد.
- شرط ادغام:

۱. آن که حرف مجانس دوم به واسطه اتصال به ضمیر، ساکن نباشد.
۲. آن که میان دو حرف مجانس، حرف دیگری فاصله نشده باشد، بنابراین در مضاعف رباعی، مانند: (زَلَزَلْ، وَشَوَسْ) به هیچ‌وجه ادغام صورت نمی‌گیرد.

## اعلال:

تعریف: تغییری است که بر حرف علة (واو، یا و الفی که منقلب از یا و واو باشد) در کلمه رخ می‌دهد تا آن کلمه زیباتر و در نتیجه تلفظش آسان‌تر گردد.

به طور کلی اعلال بر سه قسمت است:

۱. اعلال به حذف: (اسقاط حرف علة)؛
۲. اعلال به قلب؛
۳. اعلال به اسکان.

### ۱. اعلال به حذف

مواردی که حرف علة حذف می‌شود:

۱. هرگاه بعد از نقل حرکت حرف علة، دو حرف ساکن در کنار هم قرار گیرد به دلیل التقای ساکنین، حرف علة حذف می‌شود، مانند: أَقْوَمٌ ← چون ابتدا با حرکت شروع شده، نیازی به همزه نیست.
- نیز در جمع مؤنث یقول، یبیع و یخاف، حرف علة به دلیل التقای ساکنین حذف می‌شود، مانند: یَقُولُنَّ، یَبِيعُنَّ و تَخَفْنَ ← یَقُولُنَّ، یَبِيعُنَّ، تَخَفْنَ.
۲. از آخر اولین صیغه امر حاضر در افعال معتل اللام، حرف علة حذف می‌شود و حرکت ماقبل آن باقی می‌ماند و کلمه به همان حرکت ماقبل حرف علة تلفظ می‌شود، مانند: اُدْعُ، اِرْمِ، اِخْشِ ← اُدْعُو، اِرْمُوا، اِخْشُوا.
۳. در افعال معتل اللام از آخر صیغه‌های چهارگانه مضارع مجزوم حرف علة حذف می‌شود، مانند: لَمْ يَدْعُ، لَمْ تَرْمِ، لَمْ اِخْشِ، لَمْ تَرْضَ ← لَمْ يَدْعُو، لَمْ تَرْمِي، لَمْ اِخْشِي و لَمْ تَرْضِي.
۴. هرگاه فعل معتل اللام به واو جمع یا به یاء ضمیر مفرد مخاطب مؤنث متصل شود به دلیل التقای ساکنین، حرف علة حذف می‌شود، مانند: يَدْعُونَ، تَرْمُونَ، تَدْعِينَ و تَرْمِينَ ← يَدْعُوْنَ، تَرْمِيوْنَ، تَدْعُوْنَ، تَرْمِيْنَ.



۵. هرگاه فعل ماضی معتل‌اللام بر وزن (فَعَلَ) از مفرد مؤنث غایب و تثنیة مؤنث غایب، حرف علة حذف می‌شود، مانند: دَعَتْ، دَعَتَا، رَمَتْ، رَمَتَا ← دَعَوْتُ، دَعَوْتَا، رَمَيْتُ، رَمَيْتَا.
۶. در مصدر باب‌های افعال و استفعال، حرف علة را حذف می‌کنند و در آخر مصدر (تا) می‌افزایند، مانند: إِفَامَةٌ، إِسْتِقَامَةٌ ← إِقْرَامٌ، إِسْتِقْرَامٌ.
۷. هرگاه اسم منقوص دارای تنوین رفع یا جر باشد به دلیل التقای ساکنین، حرف علة حذف می‌شود، مانند: هُوَ رَاضِي بِقَضَاءِ قَاضِي عَادِلٍ ← هُوَ رَاضٍ بِقَضَاءِ قَاضِي عَادِلٍ.
۸. در اسم مفعول از ثلاثی مجرد اجوف، واو زاید را حذف می‌کنند، مانند: مُصَوَّنٌ ← مَصْوُونٌ.
۹. هرگاه مضارع مثال واوی، مکسورالعین یا با داشتن حرف حلق، مفتوح‌العین باشند، واو از مضارع و امر آن حذف می‌شود، مانند: يَعْدُ، يَعْذُ ← يُوْعِدُ، يُؤْعِدُ.
۱۰. هرگاه مصدر فعل مورد نهم بر وزن (فَعَلَ) باشد واو حذف می‌شود و در آخر آن تا اضافه می‌شود، مانند: عِدَّةٌ، هِبَةٌ، صِبَّةٌ ← وَعْدٌ، وَهْبٌ، وَصْفٌ. و گاه در این‌گونه مصادر بعد از حذف واو، عین‌الفعل مفتوح می‌شود، مانند: صَعَعَهُ، سَعَعَهُ که هم به کسر اول و هم به فتح اول استعمال می‌شود.

## ۲. اعلال به قلب:

- اعلال به قلب آن است که حرف علة را به حرف دیگری تبدیل کنیم.
- اعلال به قلب در موارد زیر اتفاق می‌افتد:
- الف به واو قلب می‌شود وقتی که بعد از ضمه قرار گیرد، مانند: قُوْبِلَ ← قُوبِلَ.
  - الف به یا قلب می‌شود هرگاه بعد از کسره واقع شود، مانند: مَصَابِيحٌ ← مَصَابِيحِ.
  - واو به یا قلب می‌شود هرگاه بعد از کسره عنوان شود، مانند: مِيزَانٌ ← مِيزَانِ.
  - واو به یا قلب می‌شود هرگاه بعد از کسره و در آخر کلمه عنوان شود، مانند: رَضِيٌّ ← رَضُو.
  - واو به یا قلب می‌شود هرگاه واو و یا در یک کلمه یا آنچه که در حکم یک کلمه است جمع گردد و اولین حرف از آن دو، اصلی و ساکن باشد، مانند: سَيِّدٌ ← سَيِّدُو.
  - زمانی که واو لام‌الفعل و حرف چهارم یا بالاتر کلمه بوده و بعد از فتحه قرار گیرد، مانند: مُعْطِيَانٌ ← مُعْطَوَانِ.
  - اگر واو لام‌الفعل و برای صفتی که بر وزن (فَعَلِي) است قرار گرفته باشد، مانند: (الدُّنْيَا وَ الْعَالِيَا) ← (الدُّنْيُو، الْعَالُو) و بسیار اندک است که واو به صورت اصلی خویش باقی بماند، مانند: الْقُصُو، الْحُلُو.
  - هرگاه واو در آخر اسم معرب بوده و قبل از آن ضمه باشد که بعد از قلب واو به یا، ضمه به کسره تبدیل می‌شود. این عمل در دو مصدر (تَفَعَّلَ وَ تَفَاعَلَ) از فعل معتل‌اللام (ناقص) قیاسی محسوب می‌شود، مانند: التَّرَجُّي ← التَّرَجُّوا.
  - این قاعده در مورد جمع اسماء جامد هرگاه بر وزن (أَفْعَلٌ) و مختوم به واو باشد، جاری است، مانند: الأَدْلِي جمع دَلُو ← الأَدْلُو.
  - اگر واو بین کسره و الف در مصدر ثلاثی باشد به یا قلب می‌شود، مانند: صِيَامٌ ← صِيَوَامِ.
- این قاعده در مورد جمع اسمایی که عین‌الفعل آنها در مفرد ساکن باشد، جریان دارد، مانند: دِيَارٌ ← دِيَوَارِ.
- نکته: واو در این کلمات به حالت خویش باقی می‌ماند: حَيَوَانٌ، سِوَارٌ، طِوَالٌ (جمع طویل) و قِوَامٌ.
- یا در چند مورد به واو قلب می‌شود:
- هرگاه بعد از ضمه عنوان شود و ساکن باشد، مانند: يُوقِنُ ← يُيُقِنُ.
  - هرگاه یا لام‌الفعل کلمه و برای موصوفی که بر وزن فَعَلِي است واقع شود، مانند: فِتْوَى ← فَيْتِيَا.
- نکته ۱: کلمات (رِيَا، طَغِيَا، سَعِيَا) از مورد (۲) محسوب می‌شود که یا بر اصل خود باقی مانده است.
- نکته ۲: دو وزن (فَعَّلَ، فُعَّالٌ) هرگاه جمع فاعل از اجوف یایی باشند یا بر حالت خود باقی می‌ماند هر چند بعد از ضمه قرار گرفته باشد، يَبْعُ، سُبَّاحٌ.

– یا و واو قلب به الف می‌شود:

- زمانی که هر دو متحرک بوده و ماقبل آن مفتوح باشد، مانند: قَامَ ← قَوْمَ، بَاعَ ← بَيْعَ.
- واو و یا بعد از الف اسم فاعل به همزه قلب می‌شود، مانند: قَاتِل و بَائِع که در اصل قَاوِل و بَايِع بوده است و همچنین در جمع بر وزن فَعَالِل حرف مدّی که در مفرد در مرتبه سوم است به همزه تبدیل می‌شود، مانند: عَرَائِس، فَرَائِد، رسائل که جمع عَرُوس، فَرِيدَة و رسالَة است.
- هرگاه الف بین دو حرف علة قرار گیرد واو و یا در جمع به همزه تبدیل می‌شود، مانند: أَوَاوِل ← أَوَائِل (جمع أَوَّل) / يَنَائِف ← نِيَائِف (جمع نَيْف) است.
- نکته ۱: واو و یا در کلماتی مانند (مَفَاوِز، مَعَايِش، جَدَاوِل، عَشَائِر و عَصَافِير و قَنَادِيل) به همزه تبدیل نمی‌شود.
- واو و یا هرگاه بعد از الف زائدی که در آخر کلمه باشد، به همزه تبدیل می‌شود، مانند: رِضَاء (رِضَاوُ) / بَقَاء (بِقَائُ).
- واو و یا به تا قلب می‌شود:
- هرگاه واو و یا فاء الفعل وزن (إِفْتَعَلَ) باشند به تا تبدیل می‌شود و در تا (افْتَعَلَ) ادغام می‌گردند، مانند: إِتْفَقَ (إِوْتَفَقَ).

### ۳. اعلال به اسکان:

اعلال به اسکان، ساکن کردن حرف علة متحرک است.

اعلال به اسکان در دو مورد واقع می‌شود:

۱. زمانی که واو و یا متحرک بعد از حرف ساکن واقع شود، در این صورت حرکت حرف علة به حرف ماقبل نقل می‌شود، مانند: يَقُولُ ← يَقْوُلُ
  - و هرگاه حرف علة مفتوح باشد حرکت آن به ماقبل نقل می‌شود و در این صورت واو و یا پس از نقل حرکت به الف تبدیل می‌شود، مانند: يَخَافُ (يَخْوَفُ).
  ۲. در کلماتی مانند (يَدْعُو، يَرْوِي) در حالت رفع، ضمه از حرف آخر حذف می‌شود و همچنین در کلماتی مانند (القاضي) ضمه و کسره را برمی‌دارند.
- مواردی که اعلال ممتنع است:
۱. عین الفعل لقیف مقرون، مانند: قَوِي، يَحْيِي.
  ۲. عین الفعل کلماتی که بر رنگ و عیب دلالت کنند، مانند: عَوْرَ، حَوْلَ.
  ۳. عین الفعل اسم آلت، مانند: يَقْوُدُ.
  ۴. عین الفعل جمع مکسّر، مانند: أَدْوَار (جمع دار).
  ۵. عین الفعل مصدر باب تفعیل، مانند: تَقْوِيم.
  ۶. عین الفعل أفعال تفضیل و أفعال وصفی، مانند: أَيْهَوْنَ، أَيْبِض.
  ۷. عین الفعل صیغه تعجب، مانند: مَا أَقْوَمَ زَيْدًا.
  ۸. عین الفعل وزن (فَعْلان)، مانند: جَوْلان، هَيْجان.
  ۹. عین الفعل کلمه‌ای که بعد از عین الفعل آن، حرف مدّ قرار گرفته است، مانند: جَوَاد، طَوِيل.
  ۱۰. حرف علة مشدّد، مانند: صُبَّير.

### اعلال همزه:

مراد از اعلال همزه، تغییراتی است که بر همزه وارد می‌شود، مهم‌ترین موارد اعلال همزه عبارتند از:

۱. هرگاه همزه ساکن بعد از همزه متحرک واقع شود به حرف مدّ قلب می‌شود، مانند: آتَى، أُوتِيَ، إِيْتَاء ← أُوتِيَ، أُوتِيَ، اِئْتَاء

اِئْتَاء

۲. همزه متحرک بعد از همزه مفتوح یا همزه مضموم به واو بدل می‌شود، مانند: أُوَادِم جمع آدم و أُوَيْدِم مصغر آدم.



۳. در امر حاضر از «أَكَلَّ و أَخَذَ» همزه اصلی و زاید هر دو وجوباً حذف می‌شوند. أُؤْخِذُ ← حُذِّ / أُؤْكَلُ ← كُنْ جایز است از امر حاضر فعل (أَمَرَ) هر دو همزه حذف شود (مُرَّ) یا همزه دوم به واو قلب شود، (أَوْمَرُ).
۴. در مضارع فعل رأی، همزه برای تخفیف وجوباً حذف می‌شود و به جای یُرَیْ، یرَیْ گفته می‌شود، نیز در باب افعال، همزه آن حذف می‌گردد بنابراین أَرَى، یرَیْ در اصل أَرَأَى یرَیْ بوده است و مصدر باب افعال آن (ارائة) می‌باشد.
۵. در امر حاضر از فعل (سَأَلَ) تخفیف همزه نیز جایز است بنابراین إِسْأَلُ و سَلُّ هر دو جایز است.
۶. هرگاه همزه بعد از واو و یاء زاید قرار گیرد، بهتر آن است که به واو و یا قلب شود، مانند: وَضُو، نَبِی و رَضِیَّة ← وَضُو، نَبِی و رَضِیَّة.

### نوشتن همزه:

- زمانی که همزه در آغاز و ابتدای کلمه قرار گیرد پیوسته به صورت الف نوشته می‌شود، مانند: اِصْبَحَ (انگشت) / اَنْمَلَّة (انگشتان).
- هرگاه همزه در میان کلمه عنوان شود و ساکن باشد موافق حرکت ماقبلش نوشته می‌شود، مانند: لَوْمٌ، ذُنْبٌ، رَأْسٌ.
- هرگاه همزه در اثنای کلمه قرار گیرد و متحرک باشد و ماقبل آن نیز متحرک باشد به صورت حرف موافق با حرکت خودش نوشته می‌شود، مانند: سَأَلَ، سَمِيمٌ، لَوْمٌ.
- و اگر همزه مفتوح و بعد از ضمه یا کسره قرار گرفته یا پس از آن الفی آمده باشد در این مورد به صورت حرف موافق با حرکت قبل از خود نوشته می‌شود، مانند: مَأْبٌ، مَوْنٌ، فِئَةٌ.
- و اگر بعد از همزه، حرف مدی (غیر از الف) باشد همزه به صورت حرف موافق با حرکت خویش نوشته می‌شود، مانند: رُؤُوفٌ، لَئِيمٌ.
- و هرگاه همزه در اثنای کلمه عنوان گردیده و متحرک باشد، اما ماقبل آن ساکن باشد به صورت حرف موافق با حرکت خود نوشته می‌شود، مانند: يَسْأَلُ، يَلُومُ.
- همزه (مسئله) و (مسئول) گاهی به صورت (یا) نوشته می‌شود، اما بهتر است که به صورت (مسألة) و (مسؤول) نوشته شود.
- هرگاه همزه بین الف و یا قرار گیرد در این صورت جایز است قبل از یاء ضمیر هم به صورت همزه و هم به صورت یا نوشته شود، مانند: الرَّأْيِ، الرَّأْيِ.
- اگر همزه بین الف و ضمیری غیر از ضمیر یا قرار گرفته و مکسور یا مضموم باشد به صورت حرف موافق با حرکت خویش نوشته می‌شود و اگر مفتوح باشد به صورت همزه بدون تکیه‌گاه و کرسی نوشته می‌شود، مانند: بَقَاؤُهُ، بَقَائِهِ، بَقَاءُهُ.
- هرگاه همزه بین دو الف قرار گیرد به صورت همزه (ء) می‌آید، مانند: قَرَأَاتٌ.
- هرگاه همزه در آخر کلمه قرار گیرد و ماقبل آن ساکن باشد به صورت علامت قطع (ء) نوشته می‌شود، مانند: جَزَاءٌ، ضَوْءٌ.
- و اگر قبل از همزه ساکن نباشد به صورت حرف موافق با حرکت قبل از خود نوشته می‌شود، مانند: قَرَأَ، جَرَوُ.
- هرگاه همزه در آخر کلمه بوده و تاء تأنیث به آن ملحق شود در صورتی که ماقبل همزه، حرف صحیح و ساکن باشد به صورت (الف) نوشته می‌شود، مانند: نَشَاءَةٌ.
- اگر ماقبل همزه متحرک باشد همزه به صورت حرف موافق با حرکت ماقبل خود نوشته می‌شود، مانند: فِئَةٌ، لَوْلَاةٌ.
- اگر ماقبل همزه، معتل باشد بعد از حرف (یا) به صورت یاء و بعد از الف و واو به صورت همزه (ء) نوشته می‌شود، مانند: حَطِيئَةٌ، قَرَاءَةٌ، مَرْوَةٌ.
- حکم مذکور در مورد الف تأنیث نیز جریان دارد، مانند: مَلَأْتَنِي (پر)، سَوَّيْتُ (بدی)

### همزه وصل و قطع:

- همزه وصل: عبارت از همزه‌ای است که در ابتدای کلام تلفظ می‌شود، اما در اثنای کلام ساقط می‌شود، مانند: اُجْلِسْ یا رَجُلٌ / یا رَجُلٌ اُجْلِسْ.

**همزه قطع:** عبارت از همزه‌ای است که در تمام موارد تلفظ می‌شود، مانند، اَكْرِمُ یا رَجُلٌ / یا رَجُلٌ اَكْرِمٌ.

**همزه وصل در موارد ذیل قیاسی محسوب می‌شود:**

۱. ماضی پنج حرفی؛
  ۲. ماضی شش حرفی؛
  ۳. امر ماضی پنج حرفی و شش حرفی؛
  ۴. مصدر ماضی پنج حرفی و شش حرفی؛
  ۵. در فعل امر ثلاثی مزید که در اول آن حرفی زیاد شده باشد.
- نکته ۱: همزه در اسم‌های «إِسْم: نام، أساس: بنا، إِبْن: پسر، إِبْنَم: پسر، إِبْنَةُ: دختر، إِمْرَأَة: زن، إِنْثَان: دو مذکر، إِنْثَان: دو مؤنث، أُیْمُن: سوگند، أُیْمُ: سوگند و نیز یک حرف که حرف تعریف (ال) است، سماعی محسوب می‌شود.
- نکته ۲: در هفت اسم اول از این ده اسم، همزه فقط در مفرد و مثنی همزه وصل محسوب می‌شود، اما در جمع، همزه قطع است.

**همزه‌های قطع عبارتند از:**

۱. همزه استفهام؛
۲. همزه متکلم وحده؛
۳. همزه باب افعال؛
۴. همزه فعل تعجب (ما أَفْعَلُ و أَفْعِلْ به) ما أَحْسَنَ زَيْدًا، أَبْصِرْهُ وَاسْمَعْ؛
۵. همزه اسم تفضیل، مانند: أَحْسَنُ، أَكْبَرُ؛
۶. همزه أَفْعَل و صفی، مانند: أَحْمَرُ؛
۷. همزه منقلب از فعل، مانند: أَحْمَدُ از حَمِدَ يَحْمَدُ؛
۸. همزه جمع قلّه، مانند: أَفْعُلُ (أَنْفُس)، أَفْعَالُ (أَبْصَار)، أَفْعَلَةٌ (أَنْبِيَاء)؛
۹. همزه اصلیه، خواه مفتوح یا مضموم یا مکسور باشد، مانند: أَخَذَ، أَلَمَ و ...؛
۱۰. همزه حروف غیر از حرف تعریف، مانند: أُو، أُم، أَنْ، إِنْ و ...؛
۱۱. همزه ضمائر، مانند: أَنَا، أَنْتَ، إِيَّا، أَيَّاهُ و ...

**صرف فعل غیر سالم:**

فعل غیر سالم یا مضاعف است یا معتل یا مهموز.<sup>۱</sup>

نکته ۱: اگر در مهموز، دو همزه در اول آن عنوان شود که اولی متحرک و دومی ساکن باشد در این صورت همزه دوم به حرف موافق با حرکت ماقبل خود قلب می‌شود، مانند: أَمْنَتُ ← أَمَّنْتُ

إِذْنٌ ← إِذِنَ، أُؤْمِنُ ← أُوْمِنَ

نکته ۲: فعل مهموزالفاء (أَمْرٌ) از باب تفعیل، مفاعلة، انفعال، تَفْعُّل، تفاعل و استفعال در تمامی صیغه‌ها همچون فعل سالم صرف می‌شود و تنها در مصدر باب استفعال جایز است فاءالفعل به یا قلب شود، مانند: إِسْتِجَارٌ، إِسْتِثْقَانٌ که جایز است به صورت (إِسْتِجَارٌ و إِسْتِثْقَانٌ) مطرح شود.

نکته ۳: صرف مهموزالعین (سَأَلَ) جز در دو ماده در تمامی ابواب مجرد و مزید همچون سالم است.

۱. ماده سَأَلَ که جایز است به الف قلب شود: سَأَلَ، يَسْأَلُ، سَأَلَ.

در باب مفاعلة می‌توان همزه را به یا قلب کرد: سَأَلَ، يَسْأَلُ، سَأَلَ، مُسَائِلَةٌ و در باب تفاعل می‌توان همزه را به یا یا واو قلب کرد: تَسَاءَلٌ، يَتَسَاءَلُ، تَسَاءَلٌ، تَسَاءَلُوا / تَسَاءَلُوا، يَتَسَاءَلُونَ، تَسَاءَلُوا، تَسَاءَلُوا.

۱. برای آشنایی با صرف افعال: ر. ک: میادی‌العربیة، صرف، ج ۴، صص ۱۰۳-۱۲۲.



در باب تفعّل، قلب همزه به واو صحیح است: **تَسْوَلُ، يَتَسَوَّلُ، تَسْوَلُ، تَسْوَلُ**.

۲. ماده (رُویة: دیدن) که ثلاثی مجردش این چنین است:

**رَأَى، يَرَى، إِرَى** اما همزه عین الفعل را از صیغه مضارع و امر حذف کرده و حرکتش را به فاء الفعل نقل داده و می گویند: **رَى، يَرَى**.

## صرف فعل مجهول:

صرف فعل مجهول مانند صرف فعل معلوم است با این تفاوت که در مضارع معتل الفاء مثال، فاء الفعل پیوسته ثابت می ماند و حذف نمی شود، مانند: **يُوعَدُ، يُوفَى**.

- در ماضی اجوف سه حرفی و پنج حرفی، کسره عین الفعل به ماقبل منتقل می شود و واو به یا تبدیل شده، همزه وصلی که قبل از آن قرار گرفته بود، به صورت مکسور عنوان می شود، مانند: **قُولَ ← قِيلَ**.

## تأکید:

زمانی فعل تأکید می گردد که نون تأکید ثقیله (ن) یا خفیفه (ن) به آن متصل شود.

نکته ۱: نون تأکید به فعل ماضی ملحق نمی شود و بر فعل امر بدون شرط متصل می شود و بر مضارع به شرطی که فعل به معنای مستقبل باشد ملحق می شود.

- فعل مضارع در هفت موضع برای استقبال آورده می شود و تأکید فعل مضارع جایز است.

۱. استفهام، مانند: **هَلْ تَذَهَبِينَ؟**

۲. ترجی (امیدوار بودن)، مانند: **لَعَلَّكَ تَرْفَقَنِي يَ.**

۳. عرض (درخواست توأم با ملایمت)، مانند: **أَلَا تَجُودُنَّ بِنُصْرَتِكُمْ.**

۴. تحضیض (درخواست و طلب توأم با خشونت و تندی)، مانند: **هَلَا تَجْهَدَنَّ.**

۵. نهی، مانند: **لَا تَتَكَاَسَلَنَّ.**

۶. قسم، مانند: **وَ أَيْبَكُ لَأَحْفَظَنَّ عَهْدَكَ.**

۷. تمنی، مانند: **لِيَتَكَ تَفُوزَنَّ بِأَمَانِيكَ.**

نکته ۱: اگر فعل مضارع در جواب قسم بیاید و مثبت و متصل به لام باشد، الحاق نون تأکید به فعل، واجب و لازم است، مانند: **(وَاللَّهِ لَأُزَوِّجَنَّكَ).**

نکته ۲: اگر فعل مضارع منفی یا منفصل از لام تأکید باشد، عنوان ساختن نون تأکید در چنین حالتی به فعل مضارع، ممنوع شناخته شده است، مانند: **(وَ أَيْبَكُ لَأَيْفَلَحُ الْكَلْبُوثُ).**

## صرف فعل با نون تأکید:

- در افعال مفرد (فعلی که علامت تشنیه، جمع، یاء مخاطبه نداشته باشد) ماقبل نون تأکید، مفتوح می شود، مانند: **هَلْ يَنْصُرَنَّ، هَلْ تَنْصُرَنَّ، هَلْ أَنْصُرَنَّ.**

- در مفرد مخاطبه، ماقبل نون، مکسور می شود، مانند: **هَلْ تَنْصُرَنَّ.**

- نون تأکید ثقیله مفتوح است مگر در تشنیه و جمع مؤنث، مانند: **يَنْصُرَانَّ، يَنْصُرَانَّ.**

- در جمع های مذکر، ماقبل نون، مضموم می شود، مانند: **يَنْصُرُونَ، تَنْصُرُونَ.**

- نون های مشنی، جمع و مفرد مخاطبه در صورتی که قبل از آمدن به توسط عامل دیگری حذف نشده باشند پس از آمدن نون تأکید حذف می شوند، مانند: **هَلْ يَنْصُرَانَّ، هَلْ تَنْصُرَانَّ، هَلْ يَنْصُرُونَ.**

- در جمع مؤنث بین نون تأکید و نون جمع، الفی فاصله می‌شود، مانند: **يَضْرِبَانِ**.  
نون ثقیله به تمام صیغه‌ها ملحق می‌شود، اما نون خفیفه در آخر تثنیه، جمع مؤنث در نمی‌آید بنابراین فقط به هشت صیغه ملحق می‌شود.

هر یک از خفیفه و ثقیله در فعل‌های مزید و مجرد می‌آید و اختصاص به هیچ‌کدام ندارد.<sup>۱</sup>

## تعریف اسم و انواع آن:

اسم کلمه‌ای است که ذاتاً بر معنایی دلالت کند بدون آنکه به یکی از سه زمان (گذشته، حال و آینده) مقرون باشد، مانند:

زَيْدٌ، كِتَابٌ، عِلْمٌ

اسم به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. متصرف: اسمی که تثنیه، جمع، مصغّر و منسوب می‌شود، مانند: مدینه که **مَدِينَتَانِ**، **مُدُنٌ** و **مَدَائِنُهُ** و **مَدَنِيٌّ** گفته می‌شود.
۲. غیرمتصرف: به اسمی گفته می‌شود که پیوسته به یک صورت باقی می‌ماند، مانند: **مَنْ** که با مذکر و مؤنث و همچنین تثنیه و جمع به یک صورت استفاده می‌شود، مانند: **مِنَ الرَّجُلِ الْآتِي**.  
اسم متصرف بر دو نوع است:

۱. جامد: اسمی که از اصل فعل گرفته نشده باشد، مانند: **رَجُلٌ**.

۲. مشتق: اسمی که از اصل فعل گرفته شده باشد، مانند: **نَاطِرٌ**، **مَرِيضٌ**.

- هشت اسم مشتق وجود دارد: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، افعال تفضیل، صیغه‌های مبالغه، اسم مکان، اسم

زمان، اسم آلت.

## مصدر و انواع آن:

- مصدر: عبارت از اسمی است که بر حالت یا کاری بدون زمان دلالت کند، مانند: **حُسْنٌ**، **تَسْلِيمٌ**.

مصدر بر سه نوع است:

۱. مصدر مجرد: بر دو نوع است: مصدر ثلاثی، مانند: **فَضَّلَ** و مصدر رباعی، مانند: **زَلَّزَلَةٌ**.
۲. مصدر مزید؛
۳. مصدر میمی.

- مصادر ثلاثی مجرد دارای ضوابطی است:

۱. هرگاه مصدر بر حرفه‌ای دلالت کند بر وزن **(فِعَالَةٌ)** می‌آید، مانند: **زِرَاعَةٌ**.
۲. هرگاه مصدر بر حرکت و اضطراب دلالت کند بر وزن **(فَعْلَانٌ)** می‌آید، مانند: **خَفَقَانٌ**.
۳. اگر مصدر بر صوت دلالت کند بر وزن **فُعَالٌ** یا **فَعِيلٌ** می‌آید، مانند: **طِنِينٌ**، **صَهِيلٌ**.
۴. اگر مصدر بر رنگ دلالت کند بر وزن **فُعْلَةٌ** می‌آید، مانند: **حُمْرَةٌ** (سرخ شدن).
۵. اگر مصدر بر گریختن دلالت کند بر وزن **فِعَالٌ** می‌آید، مانند: **إِبَاهُ** (امتناع کردن).
۶. اگر مصدر بر درد دلالت کند بر وزن **فُعَالٌ** می‌آید، مانند: **زُكَامٌ**.
۷. اگر مصدر بر حرکت دلالت کند بر وزن **فَعِيلٌ** می‌آید، مانند: **رَحِيلٌ**.
۸. مصدر وزن **(فَعِلٌ)** لازم بر وزن **(فَعَلٌ)** است، مانند: **فَرَحٌ**، شادی.
۹. مصدر وزن **(فَعَلٌ)** لازم بر وزن **(فُعُولٌ)** است، مانند: **فُعُورِدٌ**.
۱۰. مصدرهای اوزان **(فَعَلٌ و فَعِلٌ)** متعدی بر وزن **(فَعَلٌ)** است، مانند: **كَسَبٌ**.

۱. برای آشنایی با صرف فعل: ر. ک همان، ص ۱۳۳.





- مصدر رباعی مجرد دارای دو وزن (فَعْلَلَةٌ و فَعْلَال) است، مانند: وَسَوَّسَ، وَسَوَّسَةٌ وَسَوَّاسًا.
- مصدر میمی: عبارت از مصدری است که از نظر معنی با مصدر غیر میمی اختلافی ندارد و به وسیله افزودن میم در اول هر فعلی بنا می‌شود.
- مصدر میمی در ثلاثی مجرد بر چند وزن است:
۱. مَفْعَلٌ، مانند: مَضْرَبٌ، مَسْجِدٌ، مَبْرُزٌ.
  ۲. مَفْعُلٌ، مانند: مُؤَضِّعٌ، مُؤَرِّدٌ، مَحْضٌ.
  ۳. مَفْعُلٌ، مانند: مَكْرُمٌ، مَهْلِكٌ.
- گاه بر آخر این مصدر تا ملحق می‌شود، مانند: مَرْحَمَةٌ، مَحْمَدَةٌ.
- مصدر میمی در غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آن باب بنا می‌شود، مانند: مُعْتَمِدٌ، مُخْرَجٌ، مُسْتَرْحِمٌ.
- مصدر وصفی: چنین مصدری یا بر وزن اسم فاعل مؤنث یا اسم مفعول است، مانند: عَاقِبَةٌ، عَاقِبَةٌ که به معنای عَقُو، عَقِب است و مثل مَيْسُورٌ که به معنی یُسْر، عُسْر است.
- به این نوع مصدر، مصدر وصفی می‌گویند؛ زیرا اسم فاعل و مفعول را در اصطلاح وصف می‌گویند.
- مصدر جعلی:** در کلام عرب اصل برخی از صیغه‌ها غیر از مصدر است، یعنی یا جمله یا مفردی است که بر ذات دلالت می‌کند یا چند فعل است که یک فعل از آنها گرفته شده، صیغه‌های این‌گونه افعال را، (منحوت)، یعنی تراشیده شده یا (جعلی) نامند، مانند:
- بَسْمَلٌ، يُبَسَّمَلُ، بِسْمَلَةٌ (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ گفتن). این صیغه از این جمله گرفته شده است.
- مصدر تأکیدی: هر مصدری است که برای تأکید فعل عنوان می‌کنند، مانند: سَلَّمُوا تَسْلِيمًا.
- اسم مره و نوع:
- اسم مره (عددی): بر مصدری اطلاق می‌شود که بر وقوع فعل برای یک مرتبه دلالت کند، مانند: ضَرْبَتُهُ ضَرْبَةً (او را یک بار زد).
- اسم نوع: بر مصدری اطلاق می‌شود که بر شکل فعل و نوع آن دلالت کند، مانند: وَكَبَّ عَلَيْهِ وَثْبَةُ الْأَسَدِ (جست بر او مثل جستن شیر).
- نکته ۱: مصدر مره از فعل ثلاثی بر وزن (فَعْلَلَةٌ) و مصدر نوعی بر وزن (فَعْلَلَةٌ) ساخته می‌شود.
- نکته ۲: اگر فعل غیر ثلاثی باشد اسم مره و اسم نوع آن بر وزن مصدر فعل آنها ساخته می‌شود به شرطی که مصدر به تاء تأنیث ختم شود، مانند: اِنطَلَقْتُ اِنطِلَاقَةً (آزاد کردم یک بار).
- نکته ۳: اگر مصدر اصلی فعل به این وزن (فَعْلَلَةٌ) آمده باشد مصدر را با وصف (واحدة) عنوان می‌کنند، مانند: رَجْمَتُهُ رَجْمَةً وَاِحْدَةً.
- نکته ۴: بعضی اوقات، وصف برای توضیح آورده می‌شود؛ زیرا خود وزن مذکور (فَعْلَلَةٌ) برای تفهیم وحدت کافی است، مانند: فَاِذَا نَفِخَ فِي الصُّوْرِ نَفْحَةً وَاِحْدَةً.
- نکته ۵: گاهی همین مصدر با وصف آورده می‌شود، مانند: فَمَعَصُوا رَسُوْلًا رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً.
- نکته ۶: اگر مصدر غیر ثلاثی مجرد دارای تا باشد مصدر مذکر را به همراه وصف عنوان می‌کنند، مانند: اُقِمْتُ اِقَامَةً وَاِحْدَةً.
- نکته ۷: اگر بخواهند بیان کنند که فعل دو بار انجام گرفته مصدر به صورت تشبیه عنوان می‌شود، مانند: ضَرْبَتُهُ ضَرْبَتَيْنِ (دو بار او را زد).
- نکته ۸: اگر بخواهند بیان کنند که فعل چند بار تحقق گرفته مصدر را با الف و تا جمع می‌بندند، مانند: رَجْمَتُهُ رَجْمَاتٍ.
- نکته ۹: اگر بخواهند دفعات را به طور معین بیان کنند قبل از مصدر، اسم عدد را مطرح می‌کنند، مانند: ضَرْبَتُهُ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ.
- اسم نوع که شکل فعل را بیان می‌کند و در ثلاثی مجرد بر وزن (فَعْلَلَةٌ) می‌آید به چندین روش استعمال می‌شود:

۱. بدون چیزی می‌آید: جَلَسْتُ جَلَسَةً (نشستم یک نوع نشستنی).
۲. اضافه می‌شود: وَ أَوِّمٌ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (صورت خویش را برای دین استوار ساز در حالی که به حق متوجه باشی، فطرت خدا را بنگر که مردم را بر آن سرشته‌اند).
۳. به کمک صفتی، نوعیتش تعیین شده است: فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (به کمک صفتی، نوعیتش تعیین شده است).
۴. خود مصدر، مضاف‌الیه واقع می‌شود: زَيْدٌ حَسَنُ الْفِعْلَةِ (زید نوع کارش نیکوست).
۵. در غیر ثلاثی مجرد به همراه صفتی، چگونگی فعل را تعیین می‌کنند: أَكْرَمْتُ زَيْدًا إِكْرَامًا كَامِلًا (زید را اکرام کردم اکرام کاملی).
۶. خود مصدر اضافه می‌شود: رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ (خود مصدر اضافه می‌شود).
- ۷- مصدر مضاف‌الیه قرار گیرد: زَيْدٌ كَثِيرٌ الْإِحْسَانِ (مصدر مضاف‌الیه قرار گیرد).

### اسم فاعل و مفعول:

- **اسم فاعل:** اسمی است که از فعل گرفته می‌شود و بر کسی یا چیزی که فعل از آن صادر می‌شود دلالت دارد، مانند: کَاتِبٌ، مُعَلِّمٌ.

- **طریقه ساخت اسم فاعل:**

از فعل ثلاثی مجرد بر وزن (فاعل) می‌آید، مانند: شَاكِرٌ (شکرکننده) و در غیر ثلاثی مجرد بر وزن مضارع معلوم با تبدیل کردن حرف مضارع به میم مضموم و مکسور ساختن ماقبل آخر آن مانند: مُكْرِمٌ (اکرم‌کننده)، مُتَقَدِّمٌ (تقدم دارنده).  
نکته ۱: هرگاه اسم فاعل از اجوف (معتل‌اللام) ساخته شود، عین‌الفعل آن به همزه تبدیل می‌شود، مانند: قَائِمٌ، بَائِعٌ و اگر از ناقص (معتل‌اللام) ساخته شود لام‌الفعل از اسم فاعل حذف می‌گردد، مانند: غَازٍ، رَاضٍ.  
**اسم مفعول:** عبارت از صیغه‌ای است که بر آنچه فعل بر آن واقع شده دلالت می‌کند، مانند: مَكْسُورٌ (شکسته شده)، مُعْظَمٌ (بزرگ داشته شده).

- **طریقه ساخت اسم مفعول:**

از فعل ثلاثی مجرد بر وزن (مفعول) می‌آید، مانند: مَنْصُورٌ، مَهْرُومٌ.  
و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع مجهول با تبدیل حرف مضارع به میم مضموم بنا می‌شود، مانند: مُكْرَمٌ که از فعل مضارع (يُكْرَمُ) گرفته شده است.  
نکته ۱: اسم مفعول از فعل متعدی ساخته می‌شود و این فعل یا به خودی خود متعدی است، مانند: مُسْتَحْرَجٌ، یا اینکه به واسطه حرف جر متعدی می‌شود، مانند: مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ.  
نکته ۲: هرگاه اسم مفعول از اجوف (معتل‌العین) ساخته شده باشد حرکت عین‌الفعل به ماقبل (فاء‌الفعل) منتقل می‌شود و آنگاه (واو) از آن حذف می‌گردد، مانند: مَصْبُورٌ و مَقُولٌ که در اصل (مَصْبُورٌ) و (مَقُولٌ) بوده است.  
- اگر ضمه قبل از یا باشد به مناسبت یا به کسره تبدیل می‌شود، مانند: مَبِيعٌ و مَدِينٌ که در اصل (مَبِيعٌ) و (مَدِينٌ) بوده است.

نکته ۳: اگر اسم مفعول از ناقص‌یایی (معتل‌اللام یایی) باشد واو آن به یا تبدیل می‌شود و آنگاه در یاء دوم ادغام می‌گردد، مانند: مَرْمِيٌّ که در اصل (مَرْمِيٌّ) بوده است.

نکته ۴: اگر اسم مفعول از ناقص‌واوی (معتل‌اللام واوی) باشد در این صورت فقط ادغام صورت می‌گیرد، مانند: مَغْرُورٌ.  
اگر مهموز اللام باشد بهتر آن است که همزه به واو تبدیل شود مانند: مَقْرُورٌ.

نکته ۵: دو وزن (فَعُولٌ) و (فَعِيلٌ) بین اسم فاعل و اسم مفعول مشترک است یعنی گاهی به معنای اسم فاعل به کار می‌رود مانند: صَبُورٌ و نَصِيرٌ و زمانی به معنای اسم مفعول است مانند: رَسُولٌ و جَرِيحٌ.

نکته ۶: اسم مفعول به معنای مصدر نیز می‌آید، مثل: مَجْلُودٌ، مَعْقُولٌ، مَنقُولٌ و ... که به معنای (جَلْدٌ، عَقْلٌ، نَقْلٌ) است.

نکته ۷: سه اسم به صیغه اسم مفعول و به معنای اسم فاعل است:



مُحَصَّن (پارسایی نمود) - أَلْفَج (بدون مال و سرمایه شد) - أَسْهَبَ (سست پا شد).

## اعلال اسم فاعل:

- معتل الفاعل همچون فعل صحیح است و اعلالی در آن تحقق نمی‌یابد، مانند: **وَأَعِدُّ، وَأَجِلُّ، يَا سِرُّ**.  
 - در معتل العین، عین‌الفعل در اسم فاعل به همزه قلب می‌شود، مانند: **بَائِعٍ از بَيْعٍ، قَائِلٌ از يَقُولُ، خَائِفٌ از يَخَافُ**.  
 - اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد از مضارع تبعیت می‌کند، یعنی اگر فعل مضارع اعلال شده باشد اسم فاعلش نیز اعلال می‌شود و اگر فعل مضارع اعلال نگیرد اسم فاعل آن نیز اعلال نخواهد شد، مانند: **مُخْتَارٌ از يَخْتَارُ، مُنْقَادٌ از يَنْقَادُ، مُقَاوِمٌ از يَمْقِوِمُ**.  
 نکته ۱: برخی از افعال معتل‌العین چه در ثلاثی مجرد و غیر آن اعلال نشده که در اسم فاعل آنها نیز اعلال نشده است، مانند: **عَوْرٌ، يَعْوَرُ، عَوْرًا** که اسم فاعلش (عاور) است و **صَيِّدٌ، يَصِيْدُ، صَيِّدًا** که اسم فاعلش (صاید) و **أَيْسٌ، يَأْيِسُ، أَيَّاسًا** که اسم فاعلش (آیس) و **أَجْتَوِرُ، يَجْتَوِرُ، إِجْتَوَارًا** که اسم فاعل آن (مجتور) است.  
 - در معتل اللام از ثلاثی مجرد و غیر آن لام‌الفعل در صورتی که اسم فاعل به همراه تنوین باشد حذف می‌گردد و اعلال در صورتی شکل می‌گیرد که آخر کلمه مضموم یا مکسور باشد، اما اگر مفتوح باشد اعلال نمی‌شود، مانند: **قَاضٍ** که در اصل **قَاضِيٌّ** بوده است و **مُعْطٍ** که در اصل **مُعْطِيٌّ** و **مُسْتَحْيٍ** که در اصل **مُسْتَحْيِيٌّ** بوده است.

## اعلال در اسم مفعول:

- معتل الفاعل دارای اعلالی نیست، مانند: **مَوْعُوْدٌ، مَرْجُوْلٌ، مَيْسُوْرٌ**.  
 - در معتل‌العین واو مفعولی حذف می‌شود؛ زیرا دو حرف **ع** با هم جمع شده و موجب سنگینی کلمه می‌شود، بنابراین اسم مفعول از **يُقَالُ** و **يُبَاعُ**؛ **مَقُولٌ** و **مَبِيْعٌ** می‌شود که در اصل **مَقُوْلٌ** و **مَبْيُوْعٌ** بوده است.  
 - معتل اللام اگر واوی باشد واو مفعولی در واو لام‌الفعل ادغام می‌شود، مانند: **مَدْعُوٌّ، مَرْجُوٌّ** که در اصل **مَدْعُوْوٌ** و **مَرْجُوْوٌ** بوده است.  
 - در معتل اللام یایی، واو مفعولی به یا قلب گردیده و در یاء لام‌الفعل ادغام می‌شود، مانند: **مَهْدِيٌّ، مَرْمِيٌّ** که در اصل **مَهْدُوِيٌّ** و **مَرْمُوِيٌّ** بوده است.

## صفت مشبیه:

صفت مشبیه عبارت از صفتی است که از فعل لازم مشتق می‌شود و بر ثبوت دلالت می‌کند، مانند: **حَسَنٌ** (زیبا)، **کَرِيْمٌ** (بزرگوار).  
 نکته ۱: اسم فاعل و اسم مفعول بر صفت‌هایی دلالت می‌کنند که ممکن است تغییر کنند، مانند: **نَاصِرٌ** (یاری کننده)، **مَنْصُوْرٌ** (یاری شده)، اما در صفت‌های مشبیه یا اصلاً تغییر حاصل نمی‌شود یا اینکه تغییر آن تدریجی و نامحسوس است.  
 نکته ۲: اسم فاعل و اسم مفعول اگر بر صفت ثابت دلالت کند، صفت مشبیه نامیده می‌شود، مانند: **هَوَاءٌ مُعْتَدِلٌ**.  
 نکته ۳: منظور از ثبوت، وجود داشتن صفت در صاحب آن است به طور مطلق بدون اینکه مقید به زمان باشد و هر چه از فعل ثلاثی و به معنای فاعل باشد، اما بر وزن فاعل نباشد و بر ثبوت دلالت کند، صفت مشبیه نامیده می‌شود.  
 نکته ۴: هر اسم فاعل و مفعولی که از آن معنای حدوثی قصد نشود نیز صفت مشبیه محسوب می‌شود اگرچه بر وزن فاعل یا مفعول باشد، مانند: **طَاهِرٌ الْقَلْبِ مُعْتَدِلٌ الْقَامَةِ**.  
 - صفت مشبیه از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم فاعل آن بنا می‌شود، مانند: **مُعْتَدِلٌ، مُسْتَقِيْمٌ**.  
 - صفت مشبیه در ثلاثی اگر بر رنگ یا عیب یا زینت دلالت کند به طور قیاسی بر وزن **أَفْعَلٌ** می‌آید، مانند: **أَسْوَدٌ** (سیاه)، **أَعْرَجٌ** (لنگ).

## اوزان صفت مشبیه عبارتند از:

۱	فَعْلٌ	صَعْبٌ (دشوار)	۱۱	فَعِيلٌ	کریم
۲	فُعْلٌ	صُفْرٌ (خالی)	۱۲	فَعُولٌ	صبور
۳	فِعْلٌ	يَكْرُ (دوشیزه)	۱۳	فَعَالٌ	جَبَانٌ
۴	فَعَلٌ	صَوَعٌ (کم گوشت)	۱۴	فُعَالٌ	شُجَاعٌ
۵	فَعْلٌ	نَجْدٌ (پهلوان)	۱۵	فِعَالٌ	حِرَانٌ (اسب سرکشی)
۶	فَعِيلٌ	حَرِيحٌ (تنگ)	۱۶	فَعِيلٌ	سَيِّدٌ (بزرگ)
۷	فُعْلٌ	كُفُوٌ (همتا)	۱۷	فَعِيلٌ	حَيْدِرٌ (کوتاه)
۸	فِعْلٌ	سَوَى (برابر)	۱۸	أَفْعَلٌ	أَخْمَرٌ (سرخ)
۹	فُعْلٌ	سُدَى (به خود واگذارده)	۱۹	فَعْلَانٌ	عَطْشَانٌ
۱۰	فِعْلٌ	يَلِزٌ (کلفت)	۲۰	فُعْلٌ	إِمْرٌ (سست رأی)

نکته ۱: صفت مشبیه در رباعی دارای اوزان مختلفی است. مانند: هَبْلَعٌ (پرخور)، هَجْرَعٌ (بلند قامت)، هُلْفُوفٌ (پرمو)، بَلْدَحٌ (چاق کوتاه).

## اسم تفضیل:

- هرگاه بخواهند در صفتی، برتری موصوفی را بر موصوف‌های دیگر برسانند، اسم تفضیل به کار می‌برند.

نکته ۱: افعال تفضیل در ثلاثی مجرد بر وزن (أَفْعَلٌ) بنا می‌گردد، أَكْرَمٌ.

نکته ۲: خَيْرٌ و شَرٌّ افعال تفضیل محسوب می‌شوند چون در اصل (أَخَيْرٌ) و (أَشْرٌ) بوده‌اند که همزه آن دو به علت کثرت استعمال حذف شده است.

نکته ۳: اسم تفضیل از فعلی بنا می‌شود که ثلاثی، متصرف، معلوم، تام و قابل تفضیل دادن باشد و بر رنگ یا عیب یا زینت یا زیور دلالت نکند، مانند: أَنْتَ أَعْلَمُ مِنَ أَخِيكَ (تو از برادرت عالم‌تری)

بنابراین مثلاً از زَاخِمٌ (به دلیل چهار حرفی بودن)، نَعَمٌ (به دلیل جامد بودن)، حَمِيدٌ (به دلیل مجهول بودن)، كَانٌ (به دلیل ناقص بودن)، فَنَى و مَاتَ (به دلیل قابل تفضیل نبودن)، خَصْرٌ (به دلیل دلالت بر رنگ) و عَمَى (به دلیل دلالت بر عیب) اسم تفضیل ساخته نمی‌شود.

نکته ۴: گاه اسم تفضیل از غیر ثلاثی نیز بر وزن (أَفْعَلٌ) ساخته می‌شود که بسیار اندک است، همانند: أَعْطَى و أَشْهَرَ؛ مثال: هُوَ أَعْظَاهُمْ لِلدَّيْنَارِ وَ أَوْلَاهُمْ لِلْمَعْرُوفِ وَ أَشْهَرُهُ مِنَ الْقَمَرِ.

- اسم تفضیل أَعْطَى از فعل (أَعْطَى)، أَوْلَا از فعل (أَوْلَى) و سوم از فعل (أَشْهَرَ) می‌باشد.

نکته ۵: گاه اسم تفضیل از فعل مجهول بنا می‌شود که بسیار اندک است؛ مانند: أْحْمَدُ و أْخَصْرٌ از حَمِيدٌ و أْخْتَصِرٌ که گفته می‌شود: العَرُودُ أْحْمَدُ (بازگشت بهتر است).

نکته ۶: گاه اسم تفضیل معنای تفضیلی خویش را از دست می‌دهد و به معنی اسم فاعل و برای مبالغه به کار می‌رود مانند: اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْلَلُ رِسَالَتَهُ؛ که أَعْلَمٌ به معنای (عالم) است و مانند أَعْرُ و أَمْتَعٌ که به معنای ارجمند و استوار است.

نکته ۷: اسم تفضیل در غیر ثلاثی مجرد به روش زیر ساخته می‌شود:

۱. واژه به صورت مصدر درمی‌آید.

۲. قبل از این مصدر کلماتی همچون، أَشَدُّ، أَكْبَرُ، أَكْثَرُ، أَعْظَمُ و أَوْسَعٌ به کار می‌رود.

۳. مصدر منصوب نقش تمییز دارد.

مانند: هُوَ أَوْسَعُ إِخْتِيَارًا مِنْ أَخِيهِ وَ أَكْثَرُ إِحْتِرَامًا لِأَبِيهِ.

نکته ۸: هرگاه بخواهند از آنچه بر رنگ، عیب یا زینت دلالت دارد، اسم تفضیل بسازند به روش غیر ثلاثی مجرد عمل می‌کنند.



نکته ۹: اگر افعال تفضیل اضافه نشود و بدون الف و لام یا مضاف به اسم نکره باشد پیوسته به صورت مفرد مذکر آورده می‌شود و اگر افعال تفضیل نکره باشد لازم است که فقط مضاف‌الیه با موصوف خود مطابقت کند.

مانند: **أَنْتُمْ أَفْضَلُ مِنْهُمْ** یا **هُمْ أَفْضَلُ رِجَالٍ**.

و اگر به وسیله الف و لام معرفه گردد لازم است با موصوف خود مطابقت کند، مانند: **الرِّجَالُ الْأَفْضَلَانِ**.

## اسم مبالغه و اوزان آن:

اوزان مبالغه صفاتی هستند که به معنای اسم فاعلند و بر زیادتی صفت در موصوف دلالت می‌کنند و جز از ثلاثی ساخته نمی‌شوند.

نکته ۱: در مواردی بسیار اندک اوزان مبالغه از غیر ثلاثی نیز ساخته می‌شود، مانند: **مُعْطَاءٌ**، **مِهْوَانٌ**، **مِتْلَافٌ**، **مِخْلَافٌ**، **مِقْوَادٌ**، **زَهْوُوقٌ**، **سَمِيعٌ** و ...

مشهورترین اوزان مبالغه عبارتند از:

فَعَّالٌ	ضَّرَّابٌ	فُعَّالٌ	كُبَّارٌ
فَعَّالَةٌ	عَلَامَةٌ	فَاعُولٌ	فَارُوقٌ
مِفْعَالٌ	مِقْدَامٌ	فَاعِلَةٌ	رَاوِيَةٌ
فِعْعِيلٌ	صِدِّيقٌ	فَعُولَةٌ	فَرُوقَةٌ
مِفْعِيلٌ	مِغْطِيرٌ	مِفْعَالَةٌ	مِجْدَامَةٌ
فُعْلَةٌ	ضُحْكَاةٌ	مَفْعَلٌ	مَخْرَبٌ
فَعِيلٌ	حَذِيرٌ	فَيْعُولٌ	قَيْوَمٌ
فَعِيلٌ	رَحِيمٌ	فَعُولٌ	كَذُوبٌ

نکته ۱: حرف تاء که در آخر برخی از صیغه‌های مبالغه عنوان می‌شود مانند: **فُعْلَةٌ** و **فَعَّالَةٌ** بر مبالغه دلالت دارد و تاء تأنیث محسوب نمی‌شود و مواردی مانند **مِسْكِينَةٌ** (مؤنث مسکین) و **مِيقَانَةٌ** (مؤنث میقان) اندک است.

## اسم مکان و زمان و آلت:

اسم مکان: اسمی که بر محل و مکان وقوع فعل دلالت می‌کند، مانند: **مَطْبُخٌ** (آشپزخانه)

اسم زمان: اسمی که بر زمان وقوع فعل دلالت می‌کند، مانند: **مَغْرِبٌ** (زمان غروب)

روش ساخت اسم زمان و مکان در ثلاثی:

اسم زمان و مکان از فعل ثلاثی مجرد در صورتی که معتل الفای بوده یا مضارع آن مکسورالعین باشد بر وزن (مَفْعَلٌ) می‌آید، مانند: **مَوْضِعٌ**، **مَوْجِدٌ**، **مَنْوَلٌ**.

و در غیر این دو صورت بر وزن (مَفْعَلٌ) می‌آید، مانند: **مَشْهَدٌ**، **مَنْظَرٌ**.

نکته ۱: کلماتی مانند: **مَطْلِعٌ**، **مَشْرِقٌ**، **مَغْرِبٌ**، **مَسْجِدٌ**، **مَنْبِتٌ**، **مَوْرِقٌ** و ... که از افعال مضموم‌العین در مضارعند، بسیار اندک است.

نکته ۲: اسم مکان از اسم جامد بر وزن (مَفْعَلَةٌ) آورده می‌شود تا بر کثرت چیزی در مکانی دلالت کند، مانند: **مَأْسَدَةٌ**، **مَسْبَعَةٌ** و **مَكْبَلَةٌ**؛ جایی که در آن مکان بسیار شیر درنده وجود دارد.

نکته ۳: وزن (مَفْعَلَةٌ) قیاسی است، یعنی از هر اسم ثلاثی می‌توان چنین اسم مکانی بنا کرد.



نکته ۴: اگر بخواهیم اسم مکانی از غیر ثلاثی به منظور دلالت بر کثرت چیزی بنا کنیم می‌گوییم: مکانٌ کثیرُ الْمُصْفُورِ و الصَّفْدَعِ. (مکانی پر از گنجشک و قورباغه).

نکته ۵: وزن (مَفْعَلَةٌ) برای دلالت نمودن بر آنچه که سبب کثرت چیزی است آورده می‌شود، مانند: الكَسَلُ مَجْلَبَةٌ لِلْفَقْرِ (تنبلی موجب کثرت فقر است).

نکته ۶: گاهی به آخر اسم مکان و زمان تاء تأنیث افزوده می‌شود که سماعی است، مانند: مَقْبَرَةٌ، مَيْسَرَةٌ.

#### روش ساخت اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی:

اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی بر وزن اسم مفعول آن ساخته می‌شود، مانند: مُنْصَرَفٌ، مُجْتَمَعٌ، مُسْتَقَرٌّ.

اسم آلت: اسمی است که بر وسیله انجام کار دلالت می‌کند، مانند: مِفْتَاحٌ (کلید)، مِخْبَطٌ (سوزن)؛

اسم آلت بر دو نوع است: مشتق و غیر مشتق.

اسم آلت از فعل ثلاثی مجرد متعدی ساخته می‌شود و سه وزن دارد:

۱. مِفْعَلٌ، مانند: مِبْرَدٌ (سوهان)، مِبْضَعٌ (نیشتر)؛

۲. مِفْعَلَةٌ، مانند: مِكْنَسَةٌ (جاروب)، مِرْمَلَةٌ (بند کوچک آهنی)؛

۳. مِفْعَالٌ، مانند: مِفْتَاحٌ (کلید)، مِقْرَاضٌ (قیچی).

اسم آلت غیر مشتق بر اوزان مختلفی می‌آید که دارای ضابطه‌ای نیست، مانند: جَرَسٌ (زنگ)، سِکِّينٌ (کارد).

نکته ۱: اسم آلت از معتل‌الأم ناقص و لفیف غالباً بر وزن (مِفْعَلَةٌ) می‌آید، مانند: مِطْوَاةٌ، مِشْوَاةٌ، مِصْفَاةٌ.

### بنای اسم:

- اسم در اصل یا سه حرفی است، مانند: قَلَمٌ، یا چهارحرفی است، مانند: جَعْفَرٌ، یا پنج حرفی است مانند: سَفَرَجَلٌ.

- بنابراین هر اسمی که دارای کمتر از سه حرف بوده یا اینکه بیشتر از پنج حرف باشد یا حرفی از آن حذف گردیده یا حرفی بر آن اضافه شده است.

نکته ۱: اسمی که حرفی از آن بدون علت حذف شده به دو حرف منتهی می‌شود، مانند: أَبٌ که در اصل (أَبُو) بوده است و

اسم کمتر از دو حرف عنوان نمی‌شود مگر اینکه اسم غیر متمکن<sup>۱</sup> باشد که یا به یک حرف منتهی می‌شود، مانند: تاء ضمیر یا به دو حرف باقی می‌ماند، مانند: مَنْ.

نکته ۲: اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن است که عبارتند از:<sup>۲</sup> شَمْسُنْ، قَمَرٌ، رَجُلٌ، كَيْفٌ، قُفْلٌ، رُطْبٌ، عُنُقٌ، جَمَلٌ، عَنَبٌ، إِبِلٌ.

نکته ۳: اسم رباعی مجرد دارای شش وزن است که عبارتند از: جَعْفَرٌ، بُرْقَعٌ، فِرْمَزٌ، دِرْهَمٌ، دِمَقْسٌ، جُنْدَبٌ.

نکته ۴: اسم خماسی مجرد دارای چهار بناست که عبارتند از: سَفَرَجَلٌ، چِرْدَجَلٌ، قَدْعَمَلٌ، جَحْمَرِشٌ.

نکته ۵: اوزان مزید در لغت عرب بسیار زیاد است، مانند: شَمَالٌ، إِنْسَانٌ، غَضْبَفَرٌ، سَلْسِيلٌ.

### اسم مقصور، ممدود و منقوص:

اسم مقصور: اسمی است که به الف ختم می‌شود، مانند: قَتِي، مُصْطَفِي.

اسم ممدود: اسمی است که به همزه ختم می‌شود به شرطی که ماقبل آن همزه، الف زائدی قرار گرفته باشد، مانند:

سَمَاءٌ، إِعْطَاءٌ.

اسم منقوص: به اسمی گفته می‌شود که به یا ختم شود به شرطی که ماقبل آن مکسور باشد، مانند: ذَاعِي، مُنَادِي.

الف مقصور در بیشتر موارد به صورت یا نوشته می‌شود و در سه مورد باید آن را به صورت الف نوشت.

۱. در اسم سه حرفی به شرط آنکه الف در اصل واو بوده باشد، مانند: عَصَا، رَجُلًا.

۱. اسم غیر متمکن، اسم معرب است که خود به دو قسمت منصرف و غیر منصرف تقسیم می‌شود.

۲. ر. ک: مبادئ العربية، صرف، ج ۴، ص ۱۶۸-۱۷۱.